نامه‌ای از یک خواهر دلسوز   
به یک خواهر شیعه

**فرستنده:**

**أم عمار آل عبدالحمید**

**ترجمه:**

**إسحاق دبیری**/

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | نامه‌ای از یک خواهر دلسوز به یک خواهر شیعه | | | | |
| **فرستنده:** | أم عمار آل عبدالحمید | | | | |
| **ترجمه:** | إسحاق دبیری/ | | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...) | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | | |  |
| **ایمیل:** | | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | |  | | |
|  | | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc431886935)

[تقدیم 1](#_Toc431886936)

[مقدمه 3](#_Toc431886937)

[بخش اول: جايگاه و اهميت عقل و تعقل 7](#_Toc431886938)

[بخش دوم: توحید 11](#_Toc431886939)

[بخش سوم: جایگاه قرآن کریم 29](#_Toc431886940)

[بخش چهارم: زنانی که مثل سایر زن‌ها نیستند 45](#_Toc431886941)

[بخش پنجم: آیا زن بازیچه است؟! 55](#_Toc431886942)

[بخش ششم: نامه‌هایی که از آنها خون می‌بارد 61](#_Toc431886943)

[بخش هفتم: چند سؤال و جمع‌بندی 73](#_Toc431886944)

تقدیم

**این نامه را تقدیم می‌کنم:**

به دوست عزیز و ارجمند و صمیمی‌ام... .

به کسی که در نگاه من شعله‌ای از هدایت و تقواست... .

به کسی که ندای حق و منبر حق‌گویی است... .

به کسی که خاضعانه تسلیم پروردگارش شده است و با گریه و زاری دست دعا به سوی خدا دراز کرده که پروردگارا! شیرینی ایمان و لذت هدایت را به پدر و مادرم نیز بچشان.

به خواهر فاضل و هدایت یافته‌ام: س. ن.

خواهر دوستدار و خیر خواه شما

أم عمار آل عبدالحمید.

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، نبينا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين وأصحابه الغرِّ الميامين... وبعد**:**

خواهر اندیشمندم! جوان رشید! ای آنکه خدا را پروردگار خود، محمدص را پیغمبر و رسول خود، و شریعت اسلام را منهج و روش استوار خودت گردانیده‌ای... .

خواهر عزیزم! این کلمات را که با غم و اندوه خود سرشته‌ام و از صمیم قلبم استخراج کرده‌ام، برای تو می‌نویسم. کلماتی که مدادش محبت و وفای من نسبت به توست و ورقه‌اش صفحه‌های قلب صاف و خالص توست. به این امید که بتوانم سخنم را بر قلبت حک نمایم و آنها را به تصویر بکشم، چون تو را در دوستی با خودم صادق یافتم و پاک‌ بودن قلبت در قبال خودم را لمس نمودم.

خواهرم! در اثنای درس پی‌بردم که تو واقعاً جویای حقیقت هستی. به فطانت و عقلانیت تو اقرار می‌کنم و می‌دانم که کتاب خدا و سنت صحیح رسول الله ص را با چیزی عوض نمی‌کنی و از آن دو رویگردان نیستی.

خواهر ارجمندم! این کلمات را در حالی می‌نگارم که سراسر وجودم پر از امیدواری است: امید به اینکه این کلمات در گوشه‌ای از قلب بزرگ تو، در جای مناسب خودشان قرار بگیرند تا با صراحت حرفهایمان را به هم بزنیم. چون دو دوست با هم حرف بزنیم. چه زیباست اگر خطائی از من ببینی و مرا از آن بازداری و یا من از تو لغزشی مشاهده نمایم و آن را برای تو تبیین نمایم! چرا که زن مؤمن آیینه خواهر مؤمن خود می‌باشد: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ٧١﴾ [التوبة: 71].

«مردان و زنان باایمان، ولى (و یار و یاور) یکدیگرند; امر به معروف، و نهى از منکر مى‏کنند; نماز را برپا مى‏دارند; و زکات را مى‏پردازند; و خدا و رسولش را اطاعت مى‏کنند; بزودى خدا آنان را مورد رحمت خویش قرارمى‏دهد; خداوند توانا و حکیم است».

روراست‌بودن چه زیباست! و چه زیباست که احساساتم را برای تو نگارش نمایم! این در عرصه صفا و صمیمت است، پس در مورد عقیده و دین چطور؟!

بی‌شک مسأله روشن و بدیهی است و به خدا سوگند! این نامه را به همین منظور می‌نویسم، زیرا که می‌بینم تو در مباحث عمومی به صراحت سخن می‌گویی، ولی در مورد دین و عقیده سکوت می‌نموده و به آهستگی صحبت می‌نمایی!! چرا ای خواهر عزیز؟! آیا مگر آنچه پذیرفته‌ای همان دین حقی نیست که باید آن را اظهار کنیم و به انتساب به آن افتخار نماییم؟!

آری خواهرم! وضعیت چنین شده... تصورش را بکن و الآن از تو می‌خواهم که نامه‌ام را بخوانی، شاید برای تو چراغی نورانی گردد، و آن جلساتمان را در کنار دروازه‌های دانشکده، داخل و پیرامون دانشکده و در راه‌پله‌ها و راهروهایش به تو یادآوری نماید. که چیزهایی را از من مخفی می‌کردی... و من الآن با صراحت سخنانم را به عرض تو می‌رسانم و از خداوند بلندمرتبه و توانا می‌خواهم که دروازه حقیقت را بر روی من و تو بگشاید که همانا خداوند بهترین گشایندگان است و خودش می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ٨٢﴾ [طه: 82].

«و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، مى‏آمرزم».

خواهر خیرخواه و دوستدار شما.

أم عمار آل عبدالحمید

Um-ammar@gawab.com

21/7/1423ه‍

بخش اول:  
جايگاه و اهميت عقل و تعقل

خواهر فاضلم!

شکی نیست که عقل از جایگاه والایی برخوردار است و جای شگفت نیست که این ماده با مشتقاتش پنجاه و نه بار در قرآن تکرار شده است، و در همه موارد خودداری از تعقل مذموم و کمال و کمال‌خواهی آن مورد تحسین قرار گرفته است. این تعداد سوای واژه‌های مترادف با آن از قبیل: «الألباب»، «الأحلام» و «الحجر» و نیز سوای واژه‌هایی است که بیانگر اعمال عقل هستند، از جمله: «تفکر»، «تذکر»، «تدبر»، «نظر»، «اعتبار = عبرت‌گرفتن»، «تفقه» و «علم». و شاید هیچ سوره‌ای از قرآن از این اعمال عقلی خالی نباشد و ذکر آنها در سیاق مدح این اعمال و انجام‌دهنده آن بوده و عدم وجود این اعمال و یا نقصان آن مورد مذمت قرار گرفته است.

این مسأله اگر گویای مطلبی باشد، این حقیقت را بیان می‌کند که اسلام جایگاه عقل را والا شمرده و آنرا تکریم نموده و به آن اهتمام ورزیده است. مگر غیر از این می‌توان گفت در حالی که انجام تکالیف شرعی منوط به وجود عقل بوده و عقل شرط اتمام حجت شمرده می‌شود؟!

همچنانکه می‌توان عنایت فراوان اسلام به عقل را از این مطلب نیز استنباط کرد که اسلام با هر چیزی که عقل را تضعیف و یا از کار می‌اندازد (مثل شراب و غیره) مبارزه کرده و آن را تحریم نموده است. و هر چیزی را که مانع ادای وظیفه فطری‌اش گردد، ممنوع کرده است، مثل تقلید کورکورانه، پیروی از هوی و هوس و تعصب جاهلانه، همچنانکه اوهام باطل و خرافات مثل فال ‌بد زدن، کهانت و جادوگری و کارهایی از این قبیل را که با عقل منافات دارند، تحریم نموده است.

خواهرم! اگر نگاهی گذرا به آیات کتاب خدا بیندازی، آنچه را که ما در بالا گفتیم واضح و آشکار در آن خواهی یافت. در این آیه شریف تأمل کن که می‌فرماید کفار در داخل جهنم عقلانیت را از خود نفی می‌کنند: ﴿وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ١٠﴾ [الملك: 10].

«و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، و یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».

و خداوند در آیه‌ای دیگر به جهت سرزنش آنان که مردم را به نیکی امر می‌کنند و خودشان را فراموش کرده‌اند، می‌فرماید: ﴿۞أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: 44].

«آیا مردم را به نیکى (و ایمان به پیامبرى که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت مى‏کنید، اما خودتان را فراموش مى‏نمایید; با اینکه شما کتاب (آسمانى) را مى‏خوانید! آیا نمى‏اندیشید».

خواهرم! بنگر که خداوند کفار را با آنان که تعقل نمی‌کنند، مترادف دانسته است، در یک آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ١٧٠﴾ [البقرة: 170].

«و هنگامى که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروى کنید!» مى‏گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروى مى‏نماییم» آیا اگر پدران آنها، چیزى نمى‏فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروى خواهند کرد)؟!».

و در آیه دوم، به دنبال آیه فوق می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ١٧٠﴾ [البقرة: 170].

«مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسى است که (گوسفندان و حیوانات را براى نجات از چنگال خطر،) صدا مى‏زند; ولى آنها چیزى جز سر و صدا نمى‏شنوند; (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمى‏کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند; از این رو چیزى نمى‏فهمند».

خواهرم! این آیات در نهایت وضوحند و برای کسی که در آنها تدبر کند، دلیل آشکاری هستند. خداوند در آیه‌ای دیگر علت معاندت مشرکان و انکار حق و به مسخره و بازیچه گرفته‌شدن حق توسط آنان را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡقِلُونَ٥٨﴾ [المائدة: 58].

«آنها هنگامى که (اذان مى‏گویید، و مردم را) به نماز فرا مى‏خوانید، آن را به مسخره و بازى مى‏گیرند; این بخاطر آن است که آنها جمعى نابخردند».

خداوند متعال کفر و افترای کافران را ناشی از عدم تعقل می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۖ وَأَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ١٠٣﴾ [المائدة: 103].

«ولیکن کافران بر خدا دروغ می‌بندند و بیشتر آنان نمی‌فهمند».

خواهر فهمیده و اندیشمندم! خداوند متعال سزای کسی را که صاحب عقل هست ولی تعقل نمی‌کند، نازل شدن عذاب بر او برمی‌شمارد چراکه چنین شخصی ضلالت را بر هدایت ترجیح داده و غفلت ورزیده و گرفتار جهالت شده و تعقل و تفکر را رها کرده است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ١٠٠﴾ [يونس: 100].

«(اما) هیچکس نمى‏تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یارى و هدایت او)! و پلیدى (کفر و گناه) را بر کسانى قرارمى‏دهد که نمى‏اندیشند».

و بلکه باید گفت که خداوند تفصیل آیات خودش را مخصوص آنهایی گردانیده که تعقل می‌کنند و خطاب را درمی‌یابند: ﴿كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾ [الروم: 28].

«اینچنین آیات خود را براى کسانى که تعقل مى‏کنند شرح مى‏دهیم».

و در پایان خواهر عزیزم! در این نهی خدا تأمل کن که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ٢١ ۞إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ٢٢﴾ [الأنفال: 21-22].

«و همانند کسانى نباشید که مى‏گفتند: «شنیدیم!» ولى در حقیقت نمى‏شنیدند. بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالى هستند که اندیشه نمى‏کنند».

و این فرموده خداوند را آویزه گوشت کن که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ٢٤ وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ٢٥﴾ [الأنفال: 24-25].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت‏کنید هنگامى که شما را به سوى چیزى مى‏خواند که شما را حیات مى‏بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل مى‏شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآورى مى‏شوید. و از فتنه‏اى بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمى‏رسد; (بلکه همه را فرا خواهد گرفت; چرا که دیگران سکوت اختیار کردند.) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد».

بخش دوم:  
توحید

خواهر ارجمندم! بی‌شک کتاب‌های مذهبتان را مطالعه نموده‌ای ولی آیا توحیدی را که در قرآن بیان شده است، در آن کتاب‌ها یافته‌ای؟

خواهر عزیزم! اجازه بده که اندکی از آن را من برایت باگو کنم. اطاله کلام نمی‌کنم و به ذکر دو نمونه اکتفا می‌نمایم:

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی‌طالب(3/35) و نیز [ابن] طاووس و همچنین ‌‌(مولف کتاب) الفردوس از ابن عباس روایت کرده که پیغمبرص فرمودند: «يا ابن عباس! والذي بعثني بالحق نبياً إنَّ النار لأشد غضباً على مبغضي علي منها على من زعم أن لله ولداً».

ای ابن عباس! سوگند به آنکه مرا به عنوان پیغمبر فرستاد! بغض آتش جهنم از کسانی که نسبت به علی کینه داشته‌اند بیش از بغضش نسبت به آنانی است که گمان برده‌اند خدا دارای فرزند است.

در کتاب عیون اخبار الرضا(1/287) آمده که: محمد بن الحسن بن احمد بن الولیدس از محمد بن الحسن الصفار و او از احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کند که او از أحمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی روایت کرده که گفته است: در نوشته‌ای از ابوالحسن (امام رضا)÷ خواندم که فرموده بود: «أبلغ شيعتنا أن زيارتي تعدل عند الله ألف حجة، قال: فقلت لأبي جعفر÷ ابنه: ألف حجة؟! قال: إي والله، ألف ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه».

«به شیعیان ما ابلاغ کن که زیارت من به مثابه هزار حج خانه خداست. [بزنطی] می‌گوید: به پسرش ابوجعفر÷ گفتم: به مثابه هزار حج؟! جواب داد: آری به خدا سوگند! برای کسی که او را زیارت می‌کند در حالی که حق او را می‌شناسند به مثابه هزار هزار حج خانه خداست».

روایت اول ویرانگر همه مفاهیم توحیدی و فطری در قلب مؤمنان است! و علی و فرزندانشش از این غلو که به شرک می‌انجامد، بی‌نیازند.

و روایت دوم مقدسات دین و مفاهیم والای آن را ریشه‌کن می‌سازد و توحید خدا در عبادات و کردار و گفتار مؤمنان را به تقدیس قبور اولیاء و صالحان و حج آرامگاه‌هایشان تبدیل می‌کند. حال آنکه خداوند می‌فرماید: ﴿كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ٢٢﴾ [الحج: 22].

«هر گاه (دوزخیان) بخواهند از غم و اندوه‏هاى دوزخ خارج شوند، آنها را به آن بازمى‏گردانند; و (به آنان گفته مى‏شود:) بچشید عذاب سوزان را».

آری در قرآن سوره‌ای در مورد حج خانه خدا موجود است، ولی در مورد قبور و آرامگاه‌ها سوره‌ای یافت نمی‌شود.

خواهرم! وضعیت امت قبل از رسالت امام موحدان ص را به یاد بیاور که در جاهلیتی کامل و ظلمتی فراگیر و بیابانی هلاکت‌ساز سرگردان بودند، و در جهالت گمراهی و عقاید پوسیده فرو رفته بودند... یکی از سنگ برای خودش خداوند می‌تراشید، و دیگری خدایش را با دستان خود از خرمای متراکم و فشرده می‌ساخت! مردم غیرخدا را عبادت می‌کردند، و اوامر شیطان را – که زنیت داده شده بود – اطاعت می‌کردند.

و از مرکز این فضای شرک‌آمیز گندیده و این تاریکی‌ها، خداوند دعوت به سوی حق را توسط پیامبرانش† و از طریق فراخواندن بندگان به عبادت موحدانه خداوند و اجتناب از طاغوت روانه ساخت: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: 36].

«ما در هر امتى رسولى برانگیختیم که: «خداى یکتا را بپرستید; و از طاغوت اجتناب کنید».

خواهرم! توحید هدف غایی از خلقت است، و تقسیم بهشت و جهنم بر مبنای آن است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: 56].

«من جن و انس را نیافریدم (و پیامبران را برنگزیدم) جز براى اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)».

**«**ليعبدون**»** یعنی تا اینکه توحید خدا را بجا بیاورند. به این ترتیب خداوند متعال راز خلقت و سبب آن را عبودیت موحدانه خداوند برمی‌شمارد و ندای عبودیت ندای خداست به بندگان برگزیده و گرامی‌اش که برای حمل رسالات الهی انتخاب شده‌اند، خداوند آنها را با همین وصف «عبد» یاد می‌کند، وصفی که دلالت بر توحید خالص یعنی عبودیت خداوند متعال دارد خداوند می‌فرماید: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾ [الإسراء: 1].

«پاک و منزه است خدایى که بنده‏اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصى برد».

و در جای دیگری چنین می‌فرماید: ﴿وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي وَٱلۡأَبۡصَٰرِ٤٥﴾ [ص: 45].

«(ای محمد!) و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان قوت در طاعت و چشمهاى بصیرت».

و در مورد سلیمان÷ می‌فرماید: ﴿وَخُذۡ بِيَدِكَ ضِغۡثٗا فَٱضۡرِب بِّهِۦ وَلَا تَحۡنَثۡۗ إِنَّا وَجَدۡنَٰهُ صَابِرٗاۚ نِّعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ٤٤﴾ [ص: 44].

«(و به او گفتیم:) بسته‏اى از ساقه‏هاى گندم را برگیر و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن! ما او را شکیبا یافتیم; چه بنده خوبى که بسیار بازگشت‏کننده (به سوى خدا) بود».

و می‌فرماید: ﴿فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِ﴾ [مريم: 65].

«او (خدا) را پرستش کن; و در راه عبادتش شکیبا باش».

و در مورد ملائکه می‌فرماید: ﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ﴾ [الأنبياء: 26].

«بلکه (فرشتگان) بندگان گرامی و محترمی هستند».

خواهر ارجمندم! امیدوارم که این آیات جایگاه عبودیت و حصر آن برای خدا را که اوج عبودیت است، برایت روشن ساخته باشد.

عبودیت یعنی **«**لا اله الا الله**»** که مشتمل بر یک نفی و یک اثبات است. نفی الوهیت از غیرخدا و اثبات انحصاری آن برای خدای یگانه... بنابراین معنی آن چنین می‌شود: هیچ معبود بر حقی نیست جز خداوند متعال.

پس عبادت یعنی: گفتار و کردار ظاهری و باطنی مورد محبت و رضای خدا. کردار ظاهری مثل: دعا و قربانی، و باطنی مثل: خوف، امید، مددخواهی و توکل و سایر عبادات عظیم دیگری که انجام هیچ یک از آن برای غیر خدا جایز نیست و تنها باید برای خدا و خالصانه و بدور از ریا انجام گیرد، خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُ﴾ [الزمر: 3].

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست».

و می‌فرماید: ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ﴾ [الزمر: 2].

«پس خدا را پرستش کن و دین خود را براى او خالص گردان».

و باز می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلۡحَيُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۗ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦٥﴾ [غافر: 65].

«زنده (واقعى) اوست; معبودى بحق جز او نیست; پس او را بخوانید در حالى که دین خود را براى او خالص کرده‏اید! ستایش مخصوص خداوندى است که پروردگار جهانیان است».

دعوت غیر خدا، چه زنده و چه مرده در کجای این کتاب جای می‌گیرد؟ آیا بعد از قرآن راهی جز گمراهی وجود دارد؟ خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ٥﴾ [الأحقاف: 5].

«چه کسى گمراهتر است از آن کس که معبودى غیر خدا را مى‏خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمى‏گوید (زیرا او چیزی‌ را به‌ دعا خوانده‌ است‌ که‌ خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه‌ رسد به‌ این‌که‌ به‌ خواننده‌ خویش‌ سودی‌ را جلب،‌ یا ضرری‌ را از وی‌ دفع‌ نماید) نه‌ فقط آنان‌ را اجابت‌ نمی‌گویند بلکه‌ حتی‌ از دعایشان‌ (کاملا) بی‌خبرند (و صداى آنها را هیچ نمى‏شنود!)».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ١٢﴾ [الحج: 12].

«او جز خدا کسى را مى‏خواند که نه زیانى به او مى‏رساند، و نه سودى; این همان گمراهى بسیار عمیق است».

اگر شخصی که از توحید واقعی بی‌خبر بوده و در ورطه بدعت شرک افتاده، بگوید: این آیات در مورد عبادت بتها و سنگ‌هاست، در حالی که ما کسی را به فریاد می‌خوانیم که می‌شنوند و از مقربان خداست و اصل عبادت ما برای خداست.

در جواب وی می‌گوییم: این سخن نسنجیده‌ای است. آیا مگر کتاب خدا را نمی‌خوانی و در آن تعمق نمی‌کنی؟ آیا نهی موجود در آیات را نخوانده‌ای که به صراحت تمام دعا از غیر خدا را به صورت مطلق ممنوع می‌شمارند: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا﴾ [الجن: 18]. «پس هیچکس را با خدا نخوانید».

واژه «أحداً» در آیه فوق نکره است و علمای اهل تعقل و آشنا به زبان عربی نیک می‌دانند که نکره در سیاق نفی و نهی، عمومیت را می‌رساند.

خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنِّي نُهِيتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَمَّا جَآءَنِيَ ٱلۡبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّي وَأُمِرۡتُ أَنۡ أُسۡلِمَ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦٦﴾ [غافر: 66].

«بگو: «من نهى شده‏ام از اینکه معبودهایى را که شما غیر از خدا مى‏خوانید بپرستم، چون دلایل روشن از جانب پروردگارم براى من آمده است; و مامورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم».

همچنانکه خداوندأ واسطه قرار‌دادن اولیاء و صالحان توسط مشرکان را ممنوع شمرده و چنین توضیح می‌دهد که آنها نیز بندگانی مثل شما هستند، نمی‌توانند منفعتی برای خود جلب و یا ضرر و زیانی از خود دفع سازند، چه برسد به اینکه ضرر و زیان دیگران را مرتفع کنند و یا بدی از آنها باز دارند. خداوند در ادامه می‌فرماید: بلکه آن اولیاء و صالحان با وجود نزدیکی به خداوند، با خوف و امیدی که به وی دارند، همچنان در صدد کسب تقرب‌اند، خداوند در مورد پیغمبران، ملائکه و صالحان چنین می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا٥٧﴾ [الإسراء: 56-57].

«(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: «کسانى را که غیر از خدا (معبود خود) مى‏پندارید، بخوانید! آنها نه مى‏توانند مشکلى را از شما برطرف سازند، و نه تغییرى در آن ایجاد کنند. کسانى را که آنان مى‏خوانند، خودشان وسیله‏اى (براى تقرب) به پروردگارشان مى‏جویند، وسیله‏اى هر چه نزدیکتر; و به رحمت او امیدوارند; و از عذاب او مى‏ترسند; چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است».

آیا این‌ها بت هستند؟

باز می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ٣﴾ [الزمر: 3].

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیاى خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: «اینها را نمى‏پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند»، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داورى مى‏کند; خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‏کننده است هرگز هدایت نمى‏کند».

چه شباهتی! عموم مردم امروزی اگر از آنها بخواهی که خدا را خالصانه به فریاد بخوانند وتنها او را عبادت کند و از دعا در برابر اولیاء و صالحان دست بردارند، می‌گویند: ما این‌ها را عبادت نمی‌کنیم مگر برای تقرب به خدا!!.

خواهرم! این بیان صریح قرآن برای هر صاحب عقل و بصری تبیین می‌کند که دعا از غیر خداوند یگانه و بی‌همتا، منافی دین اسلام و عین شرک به پروردگار جهانیان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا٢٠﴾ [الجن: 20].

«بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم (و فقط او را عبادت می‌کنم) و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

و باز می‌فرماید: ﴿وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [القصص: 87].

«و (مردم را) به سوی پروردگارت دعوت کن و از زمره مشرکان مباش».

و در آیه‌ای دیگر بیان می‌کند که: ﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ١٢﴾ [غافر: 12].

«این بخاطر آن است که وقتى خداوند به یگانگى خوانده مى‏شد انکار مى‏کردید، و اگر براى او همتایى مى‏پنداشتند ایمان مى‏آوردید; اکنون داورى مخصوص خداوند بلندمرتبه و بزرگ است (و شما را مطابق عدل خود کیفر مى‏دهد)».

پس حال این مشرکان در روز قیامت و به هنگام آشکار شدن امور چگونه خواهد بود؟

در این آیه تدبر کن: ﴿وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ شُرَكَآءَهُمۡ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدۡعُواْ مِن دُونِكَۖ فَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلَ إِنَّكُمۡ لَكَٰذِبُونَ٨٦﴾ [النحل: 86].

«و هنگامى که مشرکان معبودهایى را که همتاى خدا قرار دادند مى‏بینند، مى‏گویند: پروردگارا! این‌ها همتایانى هستند که ما به جاى تو، آنها را مى‏خواندیم! در این هنگام، معبودان به آنها مى‏گویند: شما دروغگو هستید! (شما هواى نفس خود را پرستش مى‏کردید!)».

و ببین که چگونه از گفتار اینان تبری می‌جویند: ﴿تَبَرَّأۡنَآ إِلَيۡكَۖ مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعۡبُدُونَ﴾ [القصص: 63].

«ما از آنان به سوى تو بیزارى مى‏جوییم; آنان در حقیقت ما را نمى‏پرستیدند (بلکه هواى نفس خود را پرستش مى‏کردند)».

افسوس در آن روز از حال کسانی که در دنیا برای خدا شریک قرار داده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ يَنَالُهُمۡ نَصِيبُهُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوۡنَهُمۡ قَالُوٓاْ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ٣٧﴾ [الأعراف: 37].

«چه کسى ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ مى‏بندند، یا آیات او را تکذیب مى کنند؟! آنها نصیبشان را از آنچه مقدر شده (از نعمت‌ها و مواهب این جهان) مى‏برند; تا زمانى که فرستادگان ما (فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان روند و جانشان را بگیرند; از آنها مى‏پرسند: «کجایند معبودهایى که غیر از خدا مى‏خواندید؟! (چرا به یارى شما نمى‏آیند؟!)» مى‏گویند: «آنها (همه) گم شدند (و از ما دور گشتند!)» و بر ضد خود گواهى مى‏دهند که کافر بودند».

خواهر عزیزم! واقعیت زندگی ما چگونه است؟ ایا توحید ناب در آن محقق می‌شود؟ می‌بینی که یکی به هنگام بلا و مصیبت غیر خدا را به کمک می‌خواند و می‌گوید: یا فاطمه! یا زهرا! یا معصومه! و دیگری به هنگام وضع حمل علی، را به کمک می‌خواند. گویی که علیس با اوست و صدایش را می‌شنود.

و این یکی به هنگام لغزیدن، «یا علی» می‌گوید.

و آن یکی اسم فرزندانش را بندگان غیرخدا می‌نامد، مثل عبدالحسین، عبدالزهراء و عبدالرضا.

خواهرم! آیا این کارها از توحید نشأت می‌گیرد؟ سؤال این است که آیا به هنگام بلا و مصیبت، خداوند قادر به رفع آن است یا نه؟ و آیا خداوند حال مصیبت‌زده را می‌داند، صدایش را می‌شنود و ندایش را پاسخ می‌دهد یا نه؟

برای ولایت و نصرت آدمی، خداوند کافی است: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62].

«(آیا بتها بهترند) یا کسى که دعاى مضطر را اجابت مى‏کند و گرفتارى را برطرف مى‏سازد، و شما را خلفاى زمین قرارمى‏دهد; آیا معبودى با خداست؟! کمتر متذکر مى‏شوید».

و فقط خداست که هم نزدیک‌[ترین] است و هم دعا را اجابت می‌کند، و غیر او نه می‌شنوند و نه اجابت می‌کنند: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ١٨٦﴾ [البقرة: 186].

«و هنگامى که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعاى دعاکننده را، به هنگامى که مرا مى‏خواند، پاسخ مى‏گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)».

بیا با همدیگر در این آیه تأمل نمائیم که می‌فرماید: ﴿لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّۚ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيۡءٍ﴾ [الرعد: 14].

«دعوت حق از آن اوست! و کسانى را که (مشرکان) غیر از خدا مى‏خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمى‏گویند».

و آیه زیر را دوباره بخوانیم: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ٣٨﴾ [الزمر: 38].

«و اگر از آنها بپرسى: «چه کسى آسمانها و زمین را آفریده؟» حتما مى‏گویند:«خدا!» بگو: «آیا هیچ درباره معبودانى که غیر از خدا مى‏خوانید اندیشه مى‏کنید که اگر خدا زیانى براى من بخواهد، آیا آنها مى‏توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتى براى من بخواهد، آیا آنها مى‏توانند جلو رحمت او را بگیرند؟!» بگو: «خدا مرا کافى است; و همه متوکلان تنها بر او توکل مى‏کنند».

آیا کسی که غیر خدا، مردگان، را به فریاد می‌طلبد، این آیه را نخوانده است: ﴿وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡ﴾ [فاطر: 14].

«و (به فرض) اگر هم بشنوند، توانایی پاسخگویی به شما را ندارند».

و یا آیه زیر را ندیده است: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ٥﴾ [الأحقاف: 5].

«چه کسى گمراهتر است از آن کس که معبودى غیر خدا را مى‏خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمى‏گوید (زیرا او چیزی‌ را به‌ دعا خوانده‌ است‌ که‌ خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه‌ رسد به‌ این‌که‌ به‌ خواننده‌ خویش‌ سودی‌ را جلب،‌ یا ضرری‌ را از وی‌ دفع‌ نماید) نه‌ فقط آنان‌ را اجابت‌ نمی‌گویند بلکه‌ حتی‌ از دعایشان‌ (کاملا) بی‌خبرند (و صداى آنها را هیچ نمى‏شنود)».

و نیز آیه: ﴿وَقِيلَ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۚ لَوۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ يَهۡتَدُونَ٦٤﴾ [القصص: 64].

«و به آنها (عابدان) گفته مى‏شود: «معبودهایتان را که همتاى خدا مى‏پنداشتید بخوانید (تا شما را یارى کنند)!» معبودهایشان را مى‏خوانند، ولى جوابى به آنان نمى‏دهند! و (در این هنگام) عذاب الهى را (با چشم خود) مى‏بینند، و آرزو مى‏کنند اى کاش هدایت یافته بودند».

و همین طور آیه: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ١٩٧﴾ [الأعراف: 197].

«و آنهایى را که جز او مى‏خوانید، نمى‏توانند یاریتان کنند، و نه (حتى) خودشان را یارى دهند».

خواهرم! آیا مردگان و زندگان [در برآوردن حاجات] برابرند؟

خداوند جواب این سؤال را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ٢٢﴾ [فاطر: 22].

«و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد مى‏رساند، و تو نمى‏توانى سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‏اند برسانى».

و باز می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ٢١﴾ [النحل: 20-21].

«معبودهایى را که غیر از خدا مى‏خوانند، چیزى را خلق نمى‏کنند; بلکه خودشان هم مخلوقند. آنها مردگانى هستند که هرگز استعداد حیات ندارند; و نمى‏دانند (عبادت‏کنندگانشان) در چه زمانى محشور مى‏شوند».

خواهرم! این آیات روشن و روشنگر شبهه اهل شرک را کاملاً و به صراحت پاسخ می‌دهد که می‌گویند: این آیات در مورد کمک خواستن از مجسمه‌ها وبت‌هاست!! آیا مجسمه‌ها هستند که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند؟! این مجمسه‌ها، تنها شکل و تصویری از صالحان می‌باشند. همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا٢٣﴾ [نوح: 23].

«و گفتند: دست از خدایان و بتهای خود برندارید، بتهای ودّ و سُواع و یغُوث و یعوق و نسر را هرگز رها نکنید و دست از دامنشان نکشید».

این آیه به صراحت کامل بیان می‌کند که آن اسامی مربوط به شخصیتهای نیکوکاری بوده که بعد از وفاتشان شیطان قوم نوح را به شرک در مورد آنان گرفتار ساخت و قوم نوح مجسمه‌هایی به شکل آنان تراشیدند و به عبادت آنها پرداختند.

خدا تو را بیامرزد در این آیات اندکی تأمل کن: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ١٨٨﴾ [الأعراف: 188].

«بگو: «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد; (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند;) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانى براى خود فراهم مى‏کردم، و هیچ بدى (و زیانى) به من نمى‏رسید; من فقط بیم‏دهنده و بشارت‏دهنده‏ام براى گروهى که ایمان مى‏آورند! (و آماده پذیرش حقند)».

﴿وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ًٔا﴾ [المائدة: 41].

«(ولى) کسى را که خدا (بر اثر گناهان پى‏درپى او) بخواهد مجازات‏ کند، قادر به دفاع از او نیستى».

و آیه زیر که در مورد اولیای خداست: ﴿فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا﴾ [الإسراء: 56].

«آنها نه مى‏توانند مشکلى را از شما برطرف سازند، و نه تغییرى در آن ایجاد کنند».

و آیه: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ﴾ [فاطر: 13].

«و کسانى را که جز او (خداوند) مى‏خوانید (و مى‏پرستید) حتى به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند».

اگر از زاویه دیگری به این آیات بنگریم، خواهیم دید که خداوند عدم توانایی مخلوقات بر خلقت را دلیلی بر عدم توانایی‌شان بر اجابت دعا می‌داند و می‌فرماید: اجابت‌کننده دعا فقط خالق است: ﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ٢٠﴾ [النحل: 20].

«معبودهایى را که غیر از خدا مى‏خوانند، چیزى را خلق نمى‏کنند; بلکه خودشان هم مخلوقند».

در این آیه بیان شده: کسی که نمی‌تواند هیچ چیزی بیافریند و خودش آفریده شده است، شایستگی آن را ندارد که در برابر او دعا نماییم حتی اگر آن شخص یک پیغمبر، یا یک ولی و یا یک نیکوکار باشد، و تنها باید در برابر خالقی که خودش آفریده نشده، دعا کنیم. خداوند در مورد لزوم دعا در برابر پروردگار بندگان و ترک دعا از بندگان می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡ﴾ [الأعراف: 194].

«آنهایى را که غیر از خدا مى‏خوانید (و پرستش مى‏کنید)، بندگانى همچون خود شما هستند».

این آیات به وضوح بیان می‌کنند که شریعت اسلام به دعای خدای یگانه امر کرده و از دعای غیر خدا نهی فرموده است و این منهج قرآن و راه و روش پیغمبران و رسولان الهی † بوده و می‌باشد.

اگر بخواهیم در مورد شرک که نقیض توحید است، مطلبی بگوئیم باید به این مطالب اشاره کنیم که:

خداوند بهشت را بر مشرکان حرام نموده است مگر توبه کنند و به توحید خدا بازگردند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ﴾ [المائدة: 72].

«زیرا هر کس شریکى براى خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است; و جایگاه او دوزخ است; و ستمکاران، یار و یاورى ندارند.»

و در جای دیگر فرموده که خداوند اهل شرک را در صورتی که بر شرک بمیرند، نمی‌آمرزد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا٤٨﴾ [النساء: 48].

«خداوند (هرگز) شرک را نمى‏بخشد! و پایین‏تر از آن را براى هر کس (بخواهد و شایسته بداند) مى‏بخشد. و آن کسى که براى خدا، شریکى قرار دهد، گناه بزرگى مرتکب شده است».

پس ای خواهر ارجمندم! از این گناه بزرگ و ظلم عظیم دوری کن و برحذر باش. ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13].

«واقعاً شرک ستم بزرگی است.»

قلبت را از آلودگی و نجاست شرک و بندگی غیرخدا پاک گردان و بدان که محبت خدا تنها از کانال پیروی از رسول اکرم ص امکان‌پذیر است، همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٣١﴾ [آل عمران: 31].

«بگو: «اگر خدا را دوست مى‏دارید، از من پیروى کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد; و گناهانتان را ببخشد; و خدا آمرزنده مهربان است».

و آگاه باش و نگذار که در زمره تیره‌بختانی گردی که گمراهی و بدبختی از پدران و اجدادشان را به ارث برده‌اند، همانهایی که به خاطر این تقلید افسوس می‌خورند: ﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ﴾ [الزخرف: 23].

«ما پدران خود را بر آئینى یافتیم و به آثار آنان اقتدا مى‏کنیم».

خواهرم! به قرآن، آن نور روشنگری که باطل نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغش نمی‌آید و از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل گردیده است، چنگ بزن. آیا در قرآن چیزی درباره قبور اولیاء و صالحان ذکر شده است؟ آیا دعای غیر خدا را در آن می‌بینی؟ آیا قرآن مردم را به رفتن بر سر مقابر و اعتکاف در آنجا تشویق می‌کند؟ آیا در قرآن می‌بینی که کسی حاجت خود را از اولیاء طلب کند؟ آیا در قرآن استغاثه و مددخواهی از معصومه و زینب و حسین و ... و... وجود دارد.؟

پس ای خواهر فرزانه‌ام! توبه و بازگشت به سوی خدای یگانه و غالب بر همه چیز، تنها راه رهایی است. خداوند خود می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا٦٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا٧٠﴾ [الفرقان: 68-70].

«و کسانى که معبود دیگرى را با خداوند نمى‏خوانند; و انسانى را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز بحق نمى‏کشند; و زنا نمى‏کنند; و هر کس چنین کند، مجازات سختى خواهد دید. عذاب او در قیامت مضاعف مى‏گردد، و همیشه با خوارى در آن خواهد ماند. مگر کسانى که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل مى‏کند; و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

پس در توبه از شرک و بدعت و روکردن به غیر خدا پیش‌دستی کن.

در بازگشت به توحید عجله کن ... چرا که آمرزشی برای شرک نیست: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 48].

«خداوند (هرگز) شرک را نمى‏بخشد! و پایین‏تر از آن را براى هر کس (بخواهد و شایسته بداند) مى‏بخشد. و آن کسى که براى خدا، شریکى قرار دهد، گناه بزرگى مرتکب شده است».

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمۡرِهِۦۚ قَدۡ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا٣﴾ [الطلاق: 2-3].

«و هرکس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند، خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد. و او را از جائی که گمان ندارد روزی می‌دهد، و هرکس بر خداوند توکل کند (و کار خود را به او واگذارد خدا) کفایت امرش را می‌کند، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است».

خواهر محبوبم! تو را به تلاوت مکرر، تأمل و تدبر در آیات زیر و معانی آنها سفارش می‌کند: ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ٩٨﴾ [الأنبياء: 98].

«(ای کافران ستمگر!) شما و آنچه غیر خدا مى‏پرستید، هیزم جهنم خواهید بود; و همگى در آن وارد مى‏شوید».

﴿لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ٩٩﴾ [الأنبياء: 99].

«اگر این‌ها خدایانى بودند، هرگز وارد آن(جهنم) نمى‏شدند! در حالى که همگى در آن جاودانه خواهند بود».

﴿لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَهُمۡ فِيهَا لَا يَسۡمَعُونَ١٠٠﴾ [الأنبياء: 100].

«براى آنان در آن (دوزخ) ناله‏هاى دردناکى است و چیزى نمى‏شنوند».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ١٠١﴾ [الأنبياء: 101].

«(اما) کسانى که از قبل، وعده نیک از سوى ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن دور نگاهداشته مى‏شوند».

﴿لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ١٠٢﴾ [الأنبياء: 102].

«آنها صداى آتش دوزخ را نمى‏شوند; و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند».

خواهرم! **«**الذين سبقت لهم الحسنى**»** کیانند؟

خواهرم! خداوند در این آیات به صراحت به بعضی از حقایق ثابت اشاره فرموده است و واقعیت نیز گواه این مطلب است که همیشه طایفه‌هایی از بشر، پیغمبران و صالحان را پرستش کرده و آنها را با خدا شریک ساخته‌اند. خداوند حکم صادر کرده که هر کس غیر او را بپرستد با معبودان خیالی‌اش وارد آتش جهنم شود، ولی از آنجا که بعضی از این معبودان خود به پرستیده شدن راضی نیستند و از شرک نهی می‌کرده‌اند و بلکه خود امامان توحید و دعوتگران به سوی آن بوده‌اند خداوند نجات و دور‌ساختن آنها از آتش جهنم را بیان فرموده و از همین امامان را **«**الذين سبقت لهم الحسنى**»** تعبیر کرده است.

خواهرم! دلالت آیات واضح و صریح است، ولی تدبر در معانی آنها کجا رفته؟! باید توفیق، استواری و راهیابی را از خداوند متعال بخواهیم.

بخش سوم:  
جایگاه قرآن کریم

خواهرم! خداوند متعال ما را از این طریق اکرام نموده که امت بهترین پیامبران گردانده و بهترین کتاب آسمانی را برای ما فروفرستاده و آن را مخصوص امت ما گردانیده است. خداوند می‌فرماید: ﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ١٦﴾ [المائدة: 15-16].

«(آرى،) از طرف خدا، نور و کتاب آشکارى به سوى شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانى را که از خشنودى او پیروى کنند، به راه‏هاى سلامت، هدایت مى‏کند; و به فرمان خود، از تاریکیها به سوى روشنایى مى‏برد; و آنها را به سوى راه راست، رهبرى مى‏نماید».

قرآن قلعه محافظ، نعمت ماندگار، حجت قاطع، دلالت واضح، شفاء برای قلب‌ها و داور عادل برای امور شبهه‌ناک است. کلامی است رسا و گفتاری است که فیصله‌دهنده بوده و از هزل بدور است. چراغی است که نورش خاموش نمی‌شود و شهابی است که پرتو و درخشندگی‌اش پایان نمی‌پذیرد. دریایی است که رسیدن به عمق آن ممکن نیست. بلاغت آن عقل‌ها را متحیر ساخته و فصاحت آن بر هر نوشته‌ای تأثیر گذاشته است. حسن ارتباط اوایل و اواخر آن حیرت‌آور است. اشارات بدیع و حسن انتقال از داستانهای شگفت به مواعظ کوبنده و ضرب‌المثل‌های رایج و مباحث تعجب‌برانگیز و عبرت‌آمیز و مباحث تنزیه خدا و توبه و استغفار در قران معجزه‌ای کامل است. هر جا که کلام امیدبخش است، تفصیل یافته، و هر جا سخن از انذار و ترساندن است، راه اجمال را پیموده است. وعده‌هایش آراسته شده و وعیدهایش تکان‌دهنده است. دعوتش جذاب و منع و نهی‌اش آمیخته با رعب و هشدار است. موعظه را با مهربانی، و ترغیب را با تشویق‌ قرین نموده است. پس باید پاک و منزه باشد خدایی که این قرآن را برای قلب‌ها به سان چشمه‌های حیات‌بخش آب گردانیده و آن را با بدیع‌ترین شیوه و گواراترین اسلوب به جریان انداخته است. خوشبخت آنکه عزم و اراده‌اش را معطوف به آن می‌نماید و تفکر و تصمیم گیری‌هایش را بر آن بنا می‌نهد، و پیروز آنکه خداوند توفیق تدبر در قرآن را به او داده و او را برای یادآوری آن به مردم انتخاب نموده است.

خواهرم! خداوند این قرآن را فرو فرستاده تا منهجی برای بهترین و خوشبختانه‌ترین زندگی گردد و راهنمایی شود که مردم را به استوارترین و موفقیت‌آمیزترین راه‌ها هدایت می‌کند: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ١٢٣ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ١٢٤﴾ [طه: 123-124].

«هرکس از هدایت من پیروى کند، نه گمراه مى‏شود، و نه در رنج خواهد بود. و هر کس از یاد من روى گردان شود، زندگى (سخت و) تنگى خواهد داشت; و روز قیامت، او را نابینا محشور مى‏کنیم».

خواهر دوست‌داشتنى‌ام! کلام پروردگارمان در اختیار ماست و خدا آن را از اشتباه و تحریف مصون ساخته است وآن را کلام فیصله‌بخش همه زمان‌ها و مکان‌ها گردانیده است: ﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ٤٢﴾ [فصلت: 42].

«هیچ گونه باطلى، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمى‏آید; چرا که از سوى خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است».

پیمودن راه استوار و صراط مستقیم در قرآن بیان شده است، پس قرآن نور و روشنی و شفای قلبهاست. هر کس به آن تمسک جوید، هدایت می‌یابد، و هر کس به آن عمل کند، رستگار می‌شود. خداوند هدایت را در آن قرار داده و همان را وسیله هدایت برای هر کس از بندگان تقوی پیشه‌اش که خود بخواهد، گردانیده است: ﴿الٓمٓ١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ٢﴾ [البقرة: 1-2].

« (حروف‌ مقطعه‌ای‌ که ‌در اوایل‌ بعضی‌ از سوره‌های‌ قرآن‌ آمده‌ است، سر الهی‌ در قرآن‌ است‌ و جز خداوند متعال‌ کسی‌ دیگر این‌ سر را نمی‌داند. خداوند عربها را با این‌ حروف‌ مقطعه‌ به‌ مبارزه‌ با قرآن‌ فرامی‌خواند، بدین‌ معنا که‌ این‌ حروف‌ به‌ حروف‌ هجای‌ زبان‌ عربی‌ اشاره‌ دارد تا به‌ اعراب‌ اعلام‌ کند که‌ قرآن‌ مرکب‌ از همان‌ حروفی‌ است‌ که‌ خودشان‌ با آن‌ سخن‌ می‌گویند، پس‌ اگر مدعی‌ هستند که‌ قرآن‌ کلام‌ خداوند نیست، نظیر آن‌ را بیاورند پس معلم می‌شود که قرآن از نزد خداوند است نه از طرف محمد ص). آن کتاب با عظمتى است که شک در آن راه ندارد; و مایه هدایت پرهیزکاران است».

خواهر ارجمندم! خداوند سبحان وعده داده که قرآن را از بیهوده‌کاری بیهوده‌کاران و تحریف‌ غلوکنندگان حفاظت نماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل کردیم; و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

یکی از راههای حفظ قرآن در قلب‌ها و مصحف‌ها، مداومت بر تلاوت آن و پایبندی به مطالعه آن و اعمال باطنی و آداب ظاهری آن است.

خواهرم! هدف خداوند از فروفرستادن قرآن، عمل به اوامر پرهیز از نواهی آن، تصدیق اخبار آن و مباحث مطرح شده از عالم غیب در آن و پند و عبرت‌پذیری از سرگذشت امتهای گذشته است، نه پشت سرانداختن آن و ایمان به بعضی از آن و کفر به بعضی دیگر از آن: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٢٩﴾ [ص: 29].

«این کتابى است پربرکت که بر تو نازل کرده‏ایم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند».

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ٢٤﴾ [محمد: 24].

«آیا آنها (منافقان) در قرآن تدبر نمى‏کنند، یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است؟!».

خواهرم! قرآن کریم منهج زندگی و آیین و برنامه و شریعت خداوند برای ساکنان [با شعور] روی زمین است. خداوند خواسته که کسی جز حکم او را طلب نکند و جز به آنچه که موافق و مطابق با آن است ایمان نیاورد و خواسته که از تراوشات ذهنی مردمان شرق و غرب دوری کنیم ... . تنها قرآن داور عادل است: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ٥٠﴾ [المائدة: 50].

«آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) مى‏خواهند؟! و چه کسى بهتر از خدا، براى قومى که اهل یقین هستند، حکم مى‏کند».

و باز می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا٦٠ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا٦١ فَكَيۡفَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنٗا وَتَوۡفِيقًا٦٢﴾ [النساء: 60-62].

«(ای پیامبر!) آیا ندیدى کسانى را که گمان مى‏کنند به آنچه (از کتابهاى آسمانى که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‏اند، ولى مى‏خواهند براى داورى نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان مى‏خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‏هاى دور دستى بیفکند. و هنگامى که به آنها گفته شود: «به سوى آنچه خداوند نازل کرده، و به سوى پیامبر بیایید، منافقان را مى‏بینى که (از قبول دعوت) تو، اعراض مى‏کنند. پس چگونه وقتى به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتى مى‏شوند، سپس به سراغ تو مى‏آیند، سوگند یاد مى‏کنند که منظور (ما از بردن داورى نزد دیگران)، جز نیکى کردن و توافق (میان طرفین نزاع،) نبوده است».

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا٦٣﴾ [النساء: 63].

«آنها کسانى هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، مى‏داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آنها را اندرز ده! و با بیانى رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾ [النساء: 64].

«ما هیچ پیامبرى را نفرستادیم مگر براى این که به فرمان خدا، از وى اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامى که به خود ستم مى‏کردند (و فرمانهاى خدا را زیر پا مى‏گذاردند)، به نزد تو مى‏آمدند; و از خدا طلب آمرزش مى‏کردند; و پیامبر هم براى آنها استغفار مى‏کرد; خدا را توبه پذیر و مهربان مى‏یافتند».

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: 65].

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داورى طلبند; و سپس از داورى تو، در دل خود احساس ناراحتى نکنند; و کاملا تسلیم باشند».

خداوند هدایت و رستگاری را در این کتاب ارزشمند یک جا جمع کرده است: ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا٩﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن، به راهى که استوارترین راه‏هاست، هدایت مى‏کند; و به مؤمنانى که اعمال صالح انجام مى‏دهند، بشارت مى‏دهد که براى آنها پاداش بزرگى است».

در آن شفاء نهاده است: ﴿قُلۡ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدٗى وَشِفَآءٞۚ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٞ وَهُوَ عَلَيۡهِمۡ عَمًىۚ أُوْلَٰٓئِكَ يُنَادَوۡنَ مِن مَّكَانِۢ بَعِيدٖ﴾. [فصلت: 44].

«بگو: «این (کتاب) براى کسانى که ایمان آورده‏اند هدایت و درمان است; ولى کسانى که ایمان نمى‏آورند، در گوش‌هایشان سنگینى است و گویى نابینا هستند و آن را نمى‏بینند; آنها (همچون کسانى هستند که گوئى) از راه دور صدا زده مى‏شوند».

آیات این کتاب عظیم و این چراغ نورانی در قلب مشرکان تأثیر گذاشت و آنها را از شرک به توحید و از سرکشی و طغیان به اطاعت و بندگی متمایل ساخت. یکی از مشرکان که صدای پیغمبر را در نزدیک کعبه به هنگام تلاوت آیات وحی شنیده، می‌گوید: سوگند به خدا! هیچ وقت کلامی زیباتر و امری عادلانه‌تر از این نشنیده بودم. و به این ترتیب کلمات و آیات قرآن در نفس او تأثیر گذاشت و به دنبال آن صداهای آهسته‌ای به عقل و قلبش وارد می‌شد که آنها را به آرامی به سوی هدایت قرآنی سوق می‌داد. شخص مقتدر دیگری که در جاهلیت بر مسلمانان سخت می‌گرفت وقتی آیات سوره طه را شنید که: ﴿طه١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ٢﴾ [طه: 1-2].

«طه. ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنى».

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ١٤﴾ [طه: 14].

«من «الله‏» هستم; معبودى بحق جز من نیست! مرا بپرست، و نماز را براى یاد من بپادار».

این آیات ستون‌های شرک را در درون این شخص مقتدر شکست و صخره‌های جاهلیت وی را ذوب نمود و او را چنین به سخن آورد: «کسی که این کلام را گفته است، شایسته نیست با غیر خود عبادت شود.» و به این ترتیب همین مرد به مرحله‌ای از ایمان رسید که هر وقت از راهی می‌گذشت، شیطان از راه دیگری می‌رفت، و این شخص کسی نبود جز فاروق، عمر بن خطابس.

خواهرم! آیا تا به حال به دانشگاه قرآن فکر کرده‌ای! که چگونه نسلی را تربیت کرد که در تاریخ اسلام و بلکه در تاریخ بشریت بی‌نظیرند؟

نسل صحابه گرامیش، آن تعداد افراد پاک و نیکوکاری که بعد از آنها تا به حال چنین تعدادی از این افراد در هیچ جایی مشاهده نشده است. تنها علت آن وجود پیغمبرص در بین اصحاب نبوده است و بلکه سبب مهمتر این بوده که صحابهش از چشمه قرآن نوشیده و سرشت آن را به خود گرفته بودند و قرآن را می‌خواندند تا خودشان، اهل عیال و جامعه‌شان به آن عمل کنند.

قرآن گنج‌های خود را نمی‌بخشد مگر به کسی که با این روحیه به آن روی آورد، روحیه شناخت و معرفت و عملی‌کردن آن. به جریان تحریم شراب در کتابهای تفسیر نگاه کن.

اما بعد... خواهر فاضلم!

این برنامه جاودانه از روز اول عقل مردمان را، چه مؤمن و چه کافر، متحیر ساخته بود. بزرگان جاهلیت در برابر آن گردن کج کرده بودند و بلاغت و ادب در برابر آن به زانو درآمده بودند، و این به معنی گواهی بزرگداشت قرآن و بر حق بودن و مایه پند و اندرز بودن آن است، جهان را وارد مرحله جدیدی کرد. چون آن، کلام پروردگار جهانیان بود و بر خرد و اندیشه حکمرانی می‌کرد... معیار جمیع کتابها بود که بر بهترین پیغمبرص نازل شده بود و شریعتی گردیده بود برای بهترین امت. پس جای تعجب نیست اگر کافری بر [صحت] آن گواهی دهد! و البته ما از گواهی او بی‌نیازیم.

خواهرم! به نوشته‌های علمای غرب و شرق پیرامون قرآن نگاهی بینداز و به عنوان مثال کتاب **«**قالوا عن الاسلام**»** تألیف **«**عماد خليل**»** را مطالعه کن تا به اخبار سرسام‌آور و اعترافات آنان به صداقت و قدرت تأثیر این کتاب جاودانه پی ببری.

ولی خواهر عزیزم! هم مذهبی‌های شما با این قرآن عظیم چگونه برخوردی دارند؟ خواهر ارجمندم! هدف از این سؤال ایجاد تفرقه و یا فتنه مذهبی و یا فریفتن شما نیست. نه، هرگز، سوگند به خدا! بلکه مراد تنها انتقال کلماتی است که از قلب [یک مؤمن] برمی‌خیزد و دوست دارد آنها را به قلب[خواهرش] ارزانی بدارد و نیز مراد این است که موضعگیری‌ات در برابر قرآن را یادآوری نمایم تا با گرفتن دست یکدیگر وحدت اسلامی مطلوب را محقق سازیم که در کتاب خدا یکی از اصول اساسی و آیین جاودانه زندگی است.

خواهرم! تو و هر مسلمان دیگری به نقش حکومتهای اسلامی و اهتمام آنها در چاپ قرآن شریف و نقش دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها و مکتب‌ها در عنایت به قرآن خوب واقف هستید، و مسابقات جهانی قرآن کریم و حلقه‌های درسی مخصوص حفظ قرآن بر تو پوشیده نیست، همه این کارها از باب عنایت و اهتمام به کتاب مقدس خداست، و این‌ها علاوه بر مؤسساتی است که مخصوص برنامه‌ریزی و تشویق برای چاپ، تدریس، حفظ، تلاوت و تفسیر قرآن هستند، مثل دانشگاه شریف ازهر که صحبت درباره آن و اهتمامش به قرآن بیهوده است، چراکه بدیهی‌تر از آن است که نیاز به تعریف داشته باشد. ازهر، مناره قرآن و دانشگاه حافظان است... و صدها هزار حافظ قرآن تحویل امتداده که آنها نیز تلاوت کتاب خدا را به جهانیان آموخته‌اند و ازهر ملیون‌ها نسخه از قرآن را برای خدمت به کتاب خدا، چاپ کرده است.

در مورد درسهایی که خادم و مدافع قرآن شمرده می‌شوند و خارج از حد احصاء هستند نیز سابقه ازهر روشن است، کافی است به فهرست درسهای سطح عالی دانشگاه، نگاهی بیندازی تا شگفت‌زده شوی. وضعیت دانشگاههای عربستان سعودی، تونس، سوریه، مغرب، کشورهای خلیج و سایر کشورهای اسلامی نیز بر کسی پوشیده نیست.

ولی خواهرم! نقش هم‌مذهبی‌های تو در این باره چه بوده است؟ علماء و متفکرانتان در مورد قرآن چه دیدگاهی دارند؟

برای اینکه به ظلم و افتراء متهم نشوم و برای اثبات صحت ادعایم از منبع مطلع و مؤسسات علمیه مورد اعتماد نقل قول می‌کنم و نه از افراد نادانی که اقوالشان اعتبار ندارد و نه حتی از یک عالم، چون احتمال تقصیر و کوتاهی از ناحیه وی متصور است:

دکتر جعفر باقری، استاد در شهر تهران می‌گوید: «یکی از ستونهای اساسی که با وجود حجم و اهمیت آن، اهتمام منسجمی از ناحیه حوزه به آن نشده، قرآن کریم و سایر علوم و معارفی است که متعلق به آن است. قرآن«ثقل اکبر» و منبع اصلی اسلام است ولی با این وجود مشاهده می‌شود که به علوم این کتاب شریف، توجه مطلوب نمی‌شود و در اثنای اهتمام و عنایات جاری در حوزه علمیه در جایگاه مناسب خودش قرار داده نمی‌شود و بلکه در ضمن مناهجی که یک طلبه در طول تحصیل در حوزه علمیه می‌آموزد، قرآن چندان جایگاهی ندارد و در هیچ مرحله‌ای از مراحل تحصیل قرآن را نه کم و نه زیاد، نمی‌آموزد و به این ترتیب یک طلبه در حوزه می‌تواند مراتب علم را طی کند و به غایت آن که درجه اجتهاد است برسد بدون اینکه علوم قرآنی را فرا گرفته باشد، و یا به قرآن اهتمامی ورزیده باشد ولو در حد تلاوت و تجوید آن. این امر حساس باعث بروز مشکلاتی اساسی و کوتاهی حقیقی در واقعیت حوزه علمیه شده، به گونه‌ای که این واقعیت نه قابل تشکیک و تردید است و نه قابل انکار»[[1]](#footnote-1).

و آیت الله خامنه‌ای رهبر دینی حکومت جمهوری اسلامی می‌گوید: «جای تأسف است که ما می‌توانیم درس[حوزی] بخوانیم و آن را تا مرحله کسب اجازه اجتهاد ادامه دهیم، بدون اینکه به قرآن – ولو یک مرتبه – مراجعه داشته باشیم!! چرا باید اینگونه باشد؟! زیرا درس‌هایمان بر مبنای قرآن نیست»[[2]](#footnote-2).

و آیت الله محمد حسین فضل‌الله می‌گوید: «با این واقعیت برخورد می‌کنیم که حوزه علمیه نجف یا قم و یا غیره منهجی برای تدریس قرآن در اختیار ندارند»[[3]](#footnote-3).

آیت الله خامنه‌ای می‌گوید: «حوزه‌های علمیه از قرآن فاصله گرفته‌اند و امروزه عدم انس ما با قرآن باعث ایجاد مشکلات فراوانی شده و قطعاً مشکلاتی برای آینده ما نیز پیش خواهد آمد و این دوری از قرآن باعث کوته‌نظری ما شده است»[[4]](#footnote-4).

با توجه به آنچه گفتیم می‌پرسیم: چگونه حوزه‌های تخصصی دینی – شرعی شیعه آیات عظام را فارغ‌التحصیل می‌سازد بدون اینکه قرآن به آنها بیاموزد ولو در حد تلاوت؟!! چگونه طلبه دینی درسهایش را از ابتدا تا رسیدن به لقب «آیت الله» ادامه می‌دهد بدون اینکه قرآن را ولو در حد تلاوت بیاموزد؟ این خلل عظیمی است که به سراغ «ثقل اکبر» آمده است!

خواهرم! آیا بعد از این نقل‌قول‌ها این سؤال را از خودت نمی‌پرسی که چرا شیعیان به قرآن اهتمام نمی‌ورزند؟

جواب سؤال همان بدبختی بزرگ، و همان پیش‌آمد ناگوار است. شیعیان قرآن امروزی را همان قرآنی نمی‌دانند که بر پیغمبر ص نازل شد، بلکه می‌گویند: آن قرآن تحریف و تبدیل و تغییر یافت، چیزهایی بر آن اضافه و چیزهایی از آن حذف گردید. پناه به خدا از این عقیده که مسلمان با هر عقیده‌ای نمی‌تواند آن را بپذیرد.

آری، خواهرم! این حقیقتی است که شاید تعداد زیادی از شما چیزی از آن نمی‌دانید! و یا شاید بعضی می‌دانند ولی جرأت تصدیق آن را ندارند زیرا نیک می‌دانند که این عقیده‌ای است که بنیان «ثقل اکبر» را ویران می‌کند و از نزدیک شدن به آن نهی می‌کند. **«**لا حول ولا قوة إلاَّ بالله**»،** آیا عاقلانه است که کفار به کتاب پروردگارمان اهتمام بورزند و ما بگوییم: تحریف شده است؟!

برای اثبات این مدعا از چند منبع و مرجع مورد اعتماد شیعه، اقوالی را – به کمک خدا – بازگو می‌کنیم:

طبرسی در کتاب احتجاج می‌گوید: «چنانچه بخواهم همه آن چیزهایی را که از قرآن حذف شده و یا تحریف و تبدیل و ... شده، بازگو نمایم سخن به درازا می‌کشد و باعث می‌شود مناقب و ستایش‌های دوستان و مذمت‌های دشمنان آشکار شود در حالی که بنابر اصل تقیه باید مخفی بمانند»[[5]](#footnote-5).

کاشانی در مقدمه تفسیرش، بعد از ذکر و اثبات تحریف و نقص آن توسط صحابهش می‌گوید: «از جمیع این روایات و اخبار دیگری که از اهل بیت† روایت شده، این مطلب فهمیده می‌شود که قرآن کاملاً همان قرآنی نیست که بر پیغمبر ص نازل شده است: بلکه بعضی از آن خلاف وحی نازل شده بر محمد ص است. بعضی از آن تغییر و تحریف شده و مقدار زیادی از آن حذف شده است، از جمله: اسم علی÷ در بسیاری از مواضع، لفظ آل محمد ص در بیشتر از یک جا، اسامی منافقان در مواضع خود و ... . همچنین از این روایات برداشت می‌شود که قرآن فعلی ترتیبی غیر از آن ترتیب مورد رضایت خدا و رسولش ص را دارد. علی بن ابراهیم قمی نیز بر همین باور بوده است»[[6]](#footnote-6).

کاشانی در ادامه می‌گوید: «بنابراین جای هیچ اعتمادی باقی نمی‌ماند، زیرا بر این اساس هر آیه‌ای از آن احتمال دارد که تحریف شده و تغییر یافته و برخلاف وحی باشد. پس قرآن از حجیت می‌افتد و فایده آن و فایده امر به پیروی از آن و سفارش به تمسک به آن و ... منتفی می‌شود»[[7]](#footnote-7).

مجلسی در اثنای شرح حدیث هشام بن سالم از ابوعبدالله÷ که می‌گوید: «قرآنی که جبرئیل برای محمد ص آورد هیفده هزار آیه بود». در شرح این حدیث می‌گوید: «در بعضی از نسخه‌ها هشام بن سالم به جای هارون بن سالم ذکر شده و هشام موثق و مورد اعتماد است، پس این خبر صحیح است و پوشیده نیست که این خبر و بسیاری از اخبار صحیح، صراحت کاملی بر نقص قرآن و تغییر آن دارند و به عقیده من اخبار موجود در این باب متواتر معنوی هستند و دور انداختن همه آنها باعث بی‌اعتمادی به کل اخبار می‌‌شود. بلکه به گمان من اخبار موجود در این باب از اخبار موجود در مورد امامت کمتر نیستند، پس چگونه امامت با آن اخبار ثابت می‌شود ولی تحریف قرآن ثابت نمی‌شود؟»[[8]](#footnote-8).

جزائری در مورد قراءات هفتگانه می‌گوید: «پذیرش تواتر همه و وحی ‌بودن همه آنها به این معنی که جبرئیل همه را بر محمد ص خوانده باشد باعث دورانداختن اخبار مستفیض و بلکه متواتری می‌شود که به صراحت بیان می‌کنند قرآن در کلام و ماده[لغات] و اعراب[کلمات] تحریف شده است. در حالی که یاران ما[شیعیان] بر صحت اخبار تحریف و تصدیق آن اتفاق‌نظر دارند»[[9]](#footnote-9).

نعمت‌الله جزایری در جای دیگری از همان کتاب سخنش را در این باب این گونه بیان می‌کند: «جای تعجب نیست که اخبار موضوع و جعلی فراوان باشد، زیرا آنها بعد از پیغمبر ص چیزی از دین را تغییر داده و تبدیل کردند که از این بزرگتر است، مثل تغییر قرآن، تحریف کلمات آن و حذف مدایح آل رسول الله ص و امامان معصوم و حذف فضیحت‌های منافقان و کارهای بدشان، همچنانکه در «نور القرآن» به آن می‌پردازیم»[[10]](#footnote-10).

ابوالحسن عاملی در مقدمه تفسیرش می‌گوید: «بدان! حقیقت مسلّمی را که روایات متواتر بیان می‌کنند و چاره‌ای جز پذیرفتن آن نیست، اینکه قرآنی که در دست ماست بعد از رسول اکرم ص دستخوش تغییراتی شد و آنان که بعد از پیغمبر ص آنرا جمع‌آوری کردند، کلمات و آیات بسیاری را از آن حذف نمودند، و تنها قرآنی که از این تغییر و تحریف در امان ماند و موافق و مطابق با وحی نازل شده بود، قرآنی بود که علی÷ آن را جمع‌آوری و حفظ نمود تا اینکه آن را بعد از خود، به فرزندش حسن÷ سپرد و همین گونه دست به دست تا حضرت قائم÷ گشت و امروز در نزد آن حضرت÷ محفوظ است»[[11]](#footnote-11).

نوری طبرسی نیز می‌گوید: «استاد جزایری کلامی به این مضمون دارد که: یاران ما [شیعیان] بر صحت اخبار مستفیض و بلکه متواتر که وقوع تحریف در قرآن را به صراحت بیان می‌کنند، اتفاق‌نظر دارند»[[12]](#footnote-12).

مفید می‌گوید: «اخبار وارده از امامان در مورد اختلاف قرآن و حذف و نقصانی که ستمکاران پدید آوردند، در حد مستفیض می‌باشند»[[13]](#footnote-13).

علامه سید عدنان بحرانی بعد از ذکر روایاتی که به گمان خودش خبر از تحریف می‌دهد، می‌گوید: «اخباری که از حد احصاء خارجند و از حد تواتر هم فراتر رفته‌اند و فایده‌ چندانی در نقل و بازگوکردن آنها نیست به خاطر شیوع قول به تحریف و تغییر قرآن در بین فریقین[شیعه و سنی] و مسلم‌بودن آن در نزد صحابه و تابعان و بلکه به این خاطر که اجماع فرقه رستگار [شیعه] بر وقوع آن است و قول به تحریف از ضروریات مذهبشان بوده و روایات بسیاری دال بر این مطلب‌اند»[[14]](#footnote-14).

خواهرم! اقوال بسیار دیگری از این قبیل که من از ذکر آنها خودداری می‌کنم زیرا می‌ترسم شنیدن آنچه که دوست نداری، بر تو سنگینی کند.

خواهر ارجمندم! آیا می‌بینی که من تهمت نمی‌زنم و بر کسی افترا نمی‌بندم؟ حاشا و کلا. بلکه قول به تحریف عقیده‌ای است که من آن را از کتابهای شیعه و محدثان خبره‌شان استخراج کرده‌ام و نقش من تنها انتقال بعضی از آن اقوال به شما بود و بس. پیرامون این مسأله اقوالی را در مصادر و منابع شیعی دیده‌ام که فردی چون شما تیزهوش و روشنفکر به محض شنیدن به بطلان آنها پی خواهی برد. چگونه این اقوال را بپذیریم در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل کردیم; و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

خداوند می‌فرماید: حفظ و صیانت از آن را خودم به عهد می‌گیرم و این‌ها می‌گوید: قرآن تباه شده و صیانت نشد!!

خداوند می‌فرماید: ﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ٤٢﴾ [فصلت: 42].

«هیچ گونه باطلى، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمى‏آید; چرا که از سوى خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است».

و شیعه می‌گوید: باطل از همه اطراف به سراغ قرآن آمد!!

سبحان‌الله! هوی‌پرستی چگونه آنها را به این پرتگاه عمیق سوق داده است. ولی خداوند متعال چه نیک در مورد آنان می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَذۡكِرَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ٤٨ وَإِنَّا لَنَعۡلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ٤٩ وَإِنَّهُۥ لَحَسۡرَةٌ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ٥٠ وَإِنَّهُۥ لَحَقُّ ٱلۡيَقِينِ٥١ فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ٥٢﴾ [الحاقة: 48-52].

«و آن (قرآن) تذکری برای پرهیزکاران است. و ما می‌دانیم که بعضی از شما (آنرا) تکذیب می‌کنید. و آن مایهء حسرت کافران است. و آن (قرآن) یقین خالص است. حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح‌گوی (و او را از هرگونه عیب و نقص منزّه گردان)».

خواهرم! چقدر شگفت‌زده می‌شوم وقتی دختر جوانی را می‌بینم که خودش ایده و تفکر خود را بنا می‌نهد و با تعقل خود سراغ کتاب پروردگارش می‌رود و خودش در آن تدبر و تأمل می‌نماید و در نهایت به آنچه که خودش صواب می‌داند، پایبند می‌گردد.

بیایید از خدا کمک بگیریم و دست‌هایمان را به سوی او دراز کرده و بگوییم: پروردگارا! ما را به راه هدایت و سعادت راهنمایی کن. پروردگارا! حق را به ما حق بنمایان و پیروی از آن را نصیب ما بگردان و باطل را باطل جلوه بده و پرهیز از آن را نصیب ما بگردان.

بخش چهارم:  
زنانی که مثل سایر زن‌ها نیستند

آری خواهرم! آنها زنانی بودند که با همه زن‌های دیگر تفاوت داشتند، تفاوت در این بود که آنها به شرف و منزلت والا و مقام بالایی نایل شده بودند.

آری آنها از تمام زن‌ها متمایز بودند. خداوند آنها را انتخاب و برگزیده بود تا همسران پیغمبر اکرم ص باشند و از این طریق به کمال و فضیلتی بی‌همتا برسند. آنها مثل سایر زن‌‌ها نبودند بلکه بهتر، پاک‌تر و کامل‌تر بودند: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ [الأحزاب: 32].

«اى همسران پیامبر! شما همچون یکى از آنان معمولى نیستید».

با ازدواج با پیغمبر به این فضیلت و منزلت والا رسیده بودند، مقامی که برای هیچ زن دیگری محقق نشده و نمی‌شود.

خواهر عزیزم! صحبت‌کردن در مورد همسران پیغمبر ص طولانی می‌شود و فضا را عطرآگین می‌کند ولی افسار قلمم را رها نمی‌کنم که در این عرصه به غایت سرکش است و تنها به ذکر یک مسأله در ارتباط با آنان اکتفا می‌کنم، مسأله‌ای که مدت زمانی طولانی است که باعث کدورت خواهران بزرگوار و فهمیده‌ام شده است. مسأله‌ای که گوش‌ها را می‌لرزاند و مؤمنان را می‌آزارد ولی – خواهرم! – چاره‌ای جز پرداختن به آن نیست تا روشن گردد غرض نسبت اتهام و افترادادن به کسی نیست بلکه غرض بیان حقیقتی تلخ است.

دیدگاه شیعه در مورد زنان پیغمبرص و مخصوصاً عایشه دختر ابوبکرس و حفصه دختر عمرب بر شما پوشیده نیست.

شیعه نسبت به همسران (پاک و مطهر و بزرگوار) آن حضرت ص دیدگاه شاذ و منحرفی دارد.

لازم است ابتدا بعضی از اقوال علمای شیعه را در این باره با رعایت اختصار بازگو کنیم:

خواهر محبوبم! گمان نمی‌کنم دعای موسوم به دعای دو بت قریش که در چندین کتاب مورد اعتماد شیعه وجود داشته و تا به امروز خوانده می‌شود، بر شما پوشیده مانده باشد، دعایی که در آن گفته شده: «خداوندا (... و آن) دو بت قریش، آن دو معبود دروغین، آن دو طاغوت و اِفک را و دو دخترشان را مورد لعنت قرار بده... ».

مجلسی می‌گوید: «عقیده ما در تبری، بیزاری جستن از بت‌های چهارگانه... و زنان چهارگانه است که از جمله آن زنان، عایشه و حفصه را نام می‌برد... »[[15]](#footnote-15).

و باز در کتابی دیگر می‌گوید: امام جعفر صادق – حاشا از ایشان – بعد از هر نماز واجبی چهار مرد و چهار زن را لعنت می‌کرد ... که عایشه و حفصه را نیز جزو آنها برمی‌شمارد... [[16]](#footnote-16).

شیعه گمان می‌کند که: «عایشه و حفصه با هم دست به یکی کردند تا رسول اکرمص را مسموم کنند»[[17]](#footnote-17).

مجلسی در کتاب دیگری می‌گوید: «عایشه و حفصه، لعنت خدا بر آنها و پدرانشان باد با نقشه‌ای که کشیدند رسول اکرم ص با سم به قتل رساندند»[[18]](#footnote-18).

عیاشی در تفسیرش می‌گوید: «کسی که خداوند فرمود مثل آن نباشید».

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا﴾ [نحل: 92].

«همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهاى تابیده خود را، پس از استحکام، وامى‏تابید».

آن شخص عایشه بود که ایمانش را نقض کرد[[19]](#footnote-19)». یعنی مرتد شد.

در کتابهای زیادی از شیعه تکفیر عایشه و حفصه، همسران پیغمبر ص، با بدترین و زشت‌ترین اوصاف بیان شده است:

بیاضی در کتاب **«**الصراط المستقيم**»** دو فصل را به عایشه و حفصه اختصاص داده و فصل اول را **«**فصل في ام الشرور**»** نامیده و مرادش از مادر شرارت‌ها، ام‌المؤمنین عایشهب می‌باشد و در آن فصل لقب «شیطانه» را به او می‌دهد، و فصل دوم را به حفصهب اختصاص داده و او را[در شرارت]خواهر عایشه نامیده است[[20]](#footnote-20).

یکی از خواهران فاضل که در مدارس شیعه تدریس می‌کرد، در خاطره‌ای برای من بازگو نمود که شاید ذکر آن خالی از فایده نباشد، ایشان می‌گوید: در کلاس نقاشی، چند نقاشی به دانش‌آموزان نشان دادم که در بین آنها عکس چند حشره – مگس – نیز وجود داشت. متوجه شدم که چند دانش‌آموز در آخر کلاس در گوشی چیزهایی می‌گویند و سپس با صدای بلند می‌خندند. وقتی علت خنده‌شان را جویا شدم، پی بردم که خنده بدان سبب بوده که آنها نیز از خانواده‌های خود تقلید نموده و عایشه پاکدامن و همسر پیغمبر اکرم ص را «ام الذبان = مادر مگس‌ها»!! می‌نامند.

آیا این دیدگاه با آنچه در قرآن کریم در مورد جایگاه و شرف والای آن بزرگواران بیان شده، مطابقت دارد؟!

خواهرم! بیا اندکی تأمل نماییم: پیغمبر ص به آنها این اختیار را داد که بین این منزلت که عبارت از ماندن در زیر سایه پیغمبر ص در دنیا و آخرت بود – هر چند که رزق و روزی‌شان در دنیا اندک و ناچیز باشد – و کالای فانی و زودگذر لذت‌های دنیوی یکی را انتخاب کنند. و آن بزرگواران ماندن با پیغمبر ص را برگزیدند وآن را بر دنیا و کالای دنیوی و لذتهای آن ترجیح دادند، خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا٢٩﴾ [الأحزاب: 28-29].

«اى پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگى دنیا و زرق و برق آن را مى‏خواهید بیایید با هدیه‏اى شما را بهره‏مند سازم و شما را بطرز نیکویى رها سازم. و اگر شما خدا و پیامبرش و سراى آخرت را مى‏خواهید، خداوند براى نیکوکاران شما پاداش عظیمى آماده ساخته است».

آن بزرگواران جز خدا و رسول خدا و روز آخرت را برنگزیدند و بهترین همسران برای بهترین شوهر بودند مؤمن، مطیع، عبادت کننده و نیکوکار گردیدند، و خداوند اجر و ثوابشان را دو برابر نمود و روزی پربرکت و ثواب گوارای چند برابر بدیشان وعده داد: ﴿وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا٣١﴾ [الأحزاب: 31].

«و هر کس از شما براى خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزى پرارزشى براى او آماده کرده‏ایم».

با تأمل در آیه: ﴿وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ﴾ [النور: 26].

«زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند».

می‌توانیم به عظمت منزلت همسران پیامبر ص پی ببریم: ایشان ص پاک و مطهر بود، و همسرانش بهترین و بافضیلت‌ترین زنان پاک و مطهر بودند، و خداوند نیز جز بهترین و با فضیلت‌ترین زنان را برای پیغمبرشص انتخاب نمی‌کند.

خواهرم! در این آیه اندکی تأمل کن: ﴿وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب: 6].

«و همسران او ص مادران آنها ( مؤمنان) محسوب مى‏شوند».

این آیه سرشار از نکات لطیف و اشاراتی است که فوائد بسیاری را در بردارد و جز علماء به آن پی نمی‌برند، از جمله:

- آدم عاقل مادرش هر بدی هم روا بدارد او را تحمل می‌کند و صبر پیشه می‌سازد.

مادر بودن وصفی همیشگی است و نه مقطعی و فرزند از گفتن لغزش‌ها و عیب‌های مادر – البته اگر عیبی بوده باشد – خودداری می‌کند زیرا او مادرش است. خداوند نیز همسران پیغمبر ص را «امهات = مادران» نامیده است. ولی مادران چه کسانی هستند؟ مادران مؤمنان و این شرف و منزلت بزرگی برای آن بزرگواران است، مخصوصاً که خداوند آنها را «ازواج» پیغمبرص نامیده و این واژه به نوعی مشاکلت، مجانست و نزدیک‌بودن دو زوج را می‌رساند. قرآن به هنگام بحث از اهل ایمان، همسران ایشان را زوج – به صیغه‌های مفرد و یا جمع – می‌نامد، مثل آیه: ﴿يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ﴾ [البقرة: 35].

«اى آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن».

و در مورد ذکریا÷ می‌فرماید: ﴿وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُ﴾ [الأنبياء: 90].

«و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (باردارى) کردیم».

و در مورد محمد ص می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب: 6].

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است; و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب مى‏شوند».

و بازمی‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا٢٩﴾ [الأحزاب: 28-29].

«اى پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگى دنیا و زرق و برق آن را مى‏خواهید بیایید با هدیه‏اى شما را بهره‏مند سازم و شما را بطرز نیکویى رها سازم. و اگر شما خدا و پیامبرش و سراى آخرت را مى‏خواهید، خداوند براى نیکوکاران شما پاداش عظیمى آماده ساخته است».

این در حالی است که قرآن همسران مشرکان را «امرأه» می‌نامد و نه «زوج»: ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ٤ فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۢ٥﴾ [المسد: 1-5].

«بریده باد هر دو دست ابولهب. هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پر لهیب می‌شود. و نیز همسرش، در حالی که هیزم‌کش دوزخ است. و در گردنش طنابی است از لیف خرما».

و باز فرموده: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَقِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ١٠﴾ [التحريم: 10].

«خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مَثَل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، اما ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت، و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند».

بنابراین چنانچه عایشه و حفصه مشرک می‌بودند می‌بایست واژه «امرأه» را برای آنها ذکر نماید، قرآن حتی زن فرعون را نیز «امرأه» نامید: ﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ١١﴾ [التحريم: 11].

«و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مَثَل زده است در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده، و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش».

از آنجا که فرعون خودش مشرک بود و همسرش مؤمن، خداوند همسرش را زوج او ننامیده است. باز خداوند در مورد مؤمنان می‌فرماید: ﴿وَلَهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ﴾ [البقرة: 25].

«و براى آنان همسرانى پاک و پاکیزه است».

به هنگام مؤمن ‌نبودن هر دوی زن و شوهر، واژه زوج استعمال نمی‌شود، زیرا زن کافر در آخرت زوج شوهرش نخواهد بود و از او دور می‌شود همچنانکه همسران نوح و لوط از آن دو دور شدند.

اگر گفته شود: ادعای شما باطل است چون خداوند از زبان زکریا می‌فرماید: ﴿وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا﴾ [مريم: 8].

«در حالى که همسرم نازا و عقیم است».

و در مورد ابراهیم÷ می‌فرماید: ﴿فَأَقۡبَلَتِ ٱمۡرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٖ...﴾ [الذاریات: 29].

«در این هنگام همسرش (ساره) جلو آمد در حالى که (از خوشحالى و تعجب) فریاد مى‏کشید... ».

می‌گوییم: اهل لغت و بیان و مفسران این ایراد را پاسخ داده و گفته‌اند: در چنین مواردی ذکر «امرأه» مناسب‌تر است، زیرا در سیاق حمل و زاد و ولد می‌باشد پس «امرأه» نامیدن در اینجا مناسب‌تر است. چون صفت مؤنث‌بودن که در واژه «امرأه» نمایان است بهتر از واژه «زوج» مقتضی باردارشدن و وضع حمل می‌باشد.

خواهرم! خدا شما را نگه دارد. در این عبارات تأمل کن تا ببینی که بیشترین مطابقت را با الفاظ و معانی قرآن دارند. به زن مسلمانی که شوهرش کافر است و یا زن کافری که شوهرش مؤمن است، «امرأه» گفته می‌شود نه زوج. پس در کتاب عظیم الهی نیک بنگر.

خواهر عزیزم! اندکی در آیه تطهیر تأمل کن. آیه‌ای که علمای شیعه به عوام می‌گویند: تنها و تنها در مورد علی و خانواده اوست. این استنتاج تنها می‌تواند از فاصل بسیار بین آنها با قرآن کریم و آیات گرانقدرش ناشی شده باشد، وگرنه دخول زنان پیغمبر ص در مدلول آیه بسی بدیهی‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد.

در سیاق آیات سوره مربوطه و خطابهای آن، از اول تا آخر تأمل نما: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا٣٤﴾ [الأحزاب: 32-34].

«اى همسران پیامبر! شما همچون یکى از آنان معمولى نیستید اگر تقوا پیشه کنید; پس به گونه‏اى هوس‏انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید. و در خانه‏هاى خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید; خداوند فقط مى‏خواهد پلیدى و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‏هاى شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده مى‏شود یاد کنید; خداوند لطیف و خبیر است».

کسی که در سیاق این آیات تدبر نماید، یقین می‌یابد که در مورد زنان پیغمبر ص نازل شده‌اند و نه غیر آنان. بلکه هر کس در آیات دقت نماید، پی می‌برد که جملات: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰ﴾ [الأحزاب: 33].

«و در خانه‏هاى خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید».

و: ﴿وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾

«و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید; خداوند فقط مى‏خواهد پلیدى و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».

یک آیه واحد هستند... . و هر دو خطاب به زنان پیغمبر می‌باشند. ولی شیعه همیشه این قسمت از آیه را از بقیه جدا می‌کنند که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾.

«خداوند فقط مى‏خواهد پلیدى و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».

بدون اینکه همه آیه را به صورت کامل ذکر کنند. چرا؟ آیا به قسمتی از کتاب ایمان آورده‌اند و قسمت دیگر آن را انکار می‌کنند...؟!

چرا شیعیان در قرآن کریم تدبر نمی‌کنند، و به زبان عربی اهتمام نمی‌ورزند که زبان قرآن کریم است. ...؟!

خواهر ارجمندم! خداوند تو را توفیق و ثبات‌قدم عطا کند. در مورد فضیلت و ویژگی‌های آن بزرگوارانش در اینجا چیزی نمی‌آورم و تنها سفارشم این است که برای این مطلب به کتاب خدا و سنت صحیح پیغمبرش ص مراجعه کن، زیرا برای کسی که توفیق و ثبات قدم بخواهد و عقل خود را بر مسند قضاوت بنشاند و زمام عقلش را به دیگران ندهد، این دو هم کافی‌اند و هم متضمن راهنمایی، هدایت و حفاظت از گمراهی‌اند.

بخش پنجم:  
آیا زن بازیچه است؟!

خواهرم! همه خوب می‌دانیم که شیعیان چگونه نکاح موقت(متعه) را برای خود مباح ساخته و آن قدر دامنه‌اش را توسعه داده‌اند که سر از کور راههایی درآورده که بهره‌ای از اسلام نبرده‌اند، و گمان نمی‌کنم حوادثی که با این دستاویز هر روز بر سر دختر [و زن‌های] جوان می‌آید، بر شما پوشیده باشد. ما زنان فطرتاً از هر چیزی که حیای ما را مخدوش و یا عفتمان را نگه ندارد، متنفریم. وقتی در کتاب مورد اعتماد شیعه یعنی کافی(5/539) دیدم که از امام نقل شده که «همانا زن بازیچه مرد است» موهایم سیخ شد و به خود لرزیدم!!

آیا معنی این سخن را می‌دانی، خواهرم؟!

طبق این دیدگاه زن بازیچه‌ای بیش نیست که مرد هرگونه که خواست با او رفتار می‌کند، و هر طور که خواست بر او شهوت‌رانی می‌نماید!

و این برای مرد مباح و جایز است! آه خواهر بیچاره‌ام! چگونه اینان توانسته‌اند تو را به این توحش سوق دهند و روابط جنسی را به این شکل پست تعریف کنند؟!

ولی همه ماجرا همین نیست، بلکه آنها لذت‌بردن از دختر باکره نُه و یا هفت ساله را نیز مباح ساخته‌اند تنها به شرط اینکه دخول صورت نگیرد، چرا؟ به خاطر مراعات حال خانواده دختر و نه مراعات فطرت و دین و اخلاق!!

و خواهرم! وحشتناک‌تر از این مباح‌دانستن لذت‌بردن از دختر شیرخواره است، خمینی می‌گوید: «ولی سایر لذت‌بردن‌ها مثل لمس شهوت‌آمیز، در آغوش‌کشیدن و گذاشتن آلت تناسلی در وسط رانهای دختر ایرادی ندارد حتی اگر دختر شیرخواره باشد»[[21]](#footnote-21).

خواهر ارجمندم! فکر کن این دختر خود شما، یا دختر شما، یا خواهرت و یا یکی از بستگان نزدیک شما می‌باشد. آیا رضایت می‌دهی که فقط برای برآورده‌شدن شهوت یک سرکش، این کار انجام شود؟ نه، سوگند به خدا! من تو را شریف‌تر و پاکدامن‌تر از این می‌بینم، بلکه مرگ از مجرد فکرکردن به این عمل شنیع و پلید آسان‌تر است.

از تو می‌خواهم به سان محققی که دنبال حق‌جویی و حقیقت‌طلبی است، و نه مثل کسی که در آرزوی شهوت‌رانی و تلذذ گذرای دنیوی است، این اسطوره را بخوانی و در آن تأمل نمایی که به دروغ به امامان اهل بیت نسبت داده شده است: «از علی بن حکم، از صفوان روایت شده که گفت: به امام رضا÷ گفتم: مردی از دوستدارانت می‌خواست سؤالی از تو بکند که نتوانست و از تو خجالت کشید، امام فرمود: سؤال چیست؟ گفت: پرسیده که آیا مرد می‌تواند از مقعد با همسرش نزدیکی کند؟ امام گفت: بله می‌تواند»[[22]](#footnote-22).

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی از عبدالله بن أبی یعفور نقل می‌کند که: «از ابوعبدالله؛ در مورد مردی پرسیدم که از مقعد با همسرش نزدیکی می‌کند؟ جواب داد: اگر زن راضی باشد، اشکالی ندارد... »[[23]](#footnote-23).

سپس عالم بزرگ شیعی، خمینی می‌آید و نزدیکی از راه مقعد را مباح می‌شمارد و می‌گوید: «قول راجح و مشهور جواز مقاربت از راه مقعد می‌باشد اگرچه کراهیت شدیدی دارد»[[24]](#footnote-24).

به خدا سوگند! حیا و تنفر از این اقوال پست، قلم را می‌خشکاند و زبان را به لکنت می‌اندازد.

ولی در نزد اهل سنت، علماء این کار قبیح را با توجه به قبح و شناعتی که دارد «لواط» نامیده‌اند و از دیدگاه اهل سنت حکم این کار در قرآن بیان شده است، خداوند می‌فرماید: ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223].

«زنان شما محل بذرافشانی شما هستند پس هرگونه که می‌خواهید به آن محل(بذرافشانی) درآیید».

طبق این آیه، خداوند متعال اجازه نزدیکی به جایگاه کِشت را داده که عبارت است از فرج، و نه اجازه نزدیکی از راه مدفوع را که مقعد نامیده می‌شود.

و باز می‌فرماید: ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَ﴾ [البقرة: 222].

«و از تو، در باره خون حیض سؤال مى‏کنند، بگو: «چیز زیانبار و آلوده‏اى است; از این‏رو در حالت قاعدگى، از آنان کناره‏گیرى کنید! و با آنها نزدیکى ننماید، تا پاک شوند».

در این آیه، خداوند متعال نزدیکی با همسران از راه فرج را در دوران قاعدگی ممنوع کرده است، در حالی که این دوره بیش از چند روز طول نمی‌کشد، پس چگونه اجازه نزدیکی از راه مقعد را می‌دهد که وجود نجاست در آن همیشگی است؟

به علاوه آیه به صراحت بیان فرموده که در دوران قاعدگی از [نزدیکی با] همسرانتان دوری کنید فقط به خاطر قاعدگی، حال آنکه اگر نزدیکی از راه مقعد جایز می‌بود، دلیلی برای منوعیتش در دوران قاعدگی وجود نمی‌داشت.

از ابوهریرهس روایت شده که پیغمبر ص فرمودند: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ وَمَنْ أَتَى امْرَأَةً فِى دُبُرِهَا وَمَنْ أَتَى امْرَأَةً حَائِضًا فَقَدْ بَرِئَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلمٍ»[[25]](#footnote-25).

«هرکس پیش غیبگویی برود و او را تصدیق کند، یا هر کس در حالت قاعدگی با همسرش همبستر شود و یا از راه مقعد با همسرش نزدیکی کند از [دینی] که بر محمدص نازل شده است خارج می‌شود».

و در حدیثی دیگر که ألبانی آن را صحیح شمرده است، پیغمبر ص می‌فرماید: **«**مَلْعُونٌ مَنْ أَتَى امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا**».**

«هرکس از راه مقعد با زنی نزدیکی کند مورد لعنت قرار می‌گیرد».

این‌ها علاوه بر آسیب‌هایی است که در نتیجه این عمل زشت متوجه سلامتی شخص می‌شود و علم پزشکی نوین آن را ثابت کرده است، و نیز علاوه بر آسیب‌هایی است که به روابط زن و شوهر وارد می‌شود زیرا هیچ آدم سالمی چنین عملی قبیحی را نمی‌پسندد.

خداوندا! ما را از کارهای قبیح و گناهان و فتنه‌ها، چه ظاهر و آشکار و چه پوشیده و نهان، محافظت بفرما. آمین.

این حق آشکار و دیدگاه مطابق با پاکی، عفت و فطرت سلیم است ولی آنچه علمای شیعه مباح کرده‌اند علاوه بر اینکه مخالف قرآن و سنت است یک انحطاط اخلاقی نیز شمرده می‌شود.

خواهرم!آیا هیچکدام از ما راضی می‌شود که خود را به چند درهم ناچیز بفروشد؟ نه، هرگز.

خواهرم! نه به دروغ بر کسی افترا می‌بندم و نه مبالغه و اغراق می‌کنم، می‌توانی به روایات شیعه در این باره مراجعه نمایی.

به دروغ به امام صادق/ نسبت داده‌اند که فرمود: «با هزار نفر از آنان ازدواج کن، زیرا [زنان صیغه‌ای] به اجاره گرفته می‌شوند!».

و از باقر/ روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا زن [صیغه‌ای] به اجاره گرفته می‌شود».

و از ابوعبداللهس روایت کرده‌اند که فرمود: «زن صیغه‌ای از آن چهار زنی که هر مرد می‌تواند داشته باشد، محسوب نمی‌شود زیرا او به اجازه گرفته شده است».

خواهرم! آیا این کار جز سرپیچی از دستور اسلام و اهانت به کرامت زن – که اسلام به او بخشیده است – و دوری از فطرت پاک و شریعت حکیمانه نامیده نمی‌شود؟

خواهرم! آیا باور می‌کنی این اقوال از چراغهای روشنگر اهل بیت نبوت صادر شده باشند؟ چه آدم غیرتمندی این کار را برای خودش می‌پسندد؟

خواهرم! می‌دانم که تو به این اباحی‌گری‌ها رضایت نمی‌دهی و شاید این روایات باطل را قبلا ندیده‌ای. ولی بعد از اطلاع‌یافتن از آنها می‌خواهی چکار کنی؟ آیا مثل زنانی که بازیچه مرد نامیده می‌شوند، می‌نشینی تا شهوت‌طلبان به سراغ خودت یا خواهرت و یا دخترت بیایند؟ آیا هیچ مرد عاقل و آزاده‌ای راضی می‌شود که این چنین دخترى ازدواج کند؟ که چنین سرنوشتى دارد و در بین آغوش مردان یکى او را از جلو و دیگرى او را از مقعد شهوت رانى می‌کند؟!

خواهرم! مرا ببخشید که بعضی از این فتواهای علماء و مراجع معاصر شیعه، پیرامون متعه را برایت بازگو می‌کنم. به خدا سوگند! وقتی بعضی از آنها را مطالعه کردم دچار اندوه و دل‌شورگی گشتم. نمی‌خواهم از ذکر کتاب «المتعه» تألیف خانم دکتر شهلاء حائری غفلت ورزم:

دکتر شهلا حائری نوه آیت الله حائری است و کتابش تحقیقی میدانی است ... دوست ندارم مصاحبه‌های تکان‌دهنده ایشان را با دختران جوانی که گرفتار صیغه و بی‌آبرویی شده‌اند، برایت نقل نمایم و نیک‌خویی‌ام با تو و روابط صمیمانه مانع از آن می‌شود که این اخبار مأیوس‌کننده را برای تو نیز بازگو کنم.

خواهرم! تنها کافی است بدانی که طوسی، عالم شیعی متقدم، اعتراف می‌کند که متعه، برای زن یک ننگ و ذلت است! و در کتابش می‌گوید: «آنچه که احمد بن محمد از ابوالحسن از بعضی از اصحاب، از ابوعبدالله÷ به صورت مرفوع نقل می‌کند، که امام فرمودند: (با زن مؤمن عقد موقت نکنید که باعث ذلت اوست) این حدیث شاذ بوده و سند آن مقطوع است و ممکن است مراد آن باشد که زنی را صیغه نکنید که از خانواده شریفی باشد، زیرا صیغه چنین زنی جایز نیست چون باعث ننگ خانواده‌اش و ذلت خودش می‌گردد و این کار مکروه است نه ممنوع»[[26]](#footnote-26).

می‌گویم: اگر صیغه حلال است و باعث تقرب به خداست چرا باید باعث ذلت و خواری خانواده زن گردد؟!! خواهرم! آیا این عالم تو را از خانواده شریف به حساب می‌آورد، یا نظر دیگری درباره تو دارد؟!

خودتان قضاوت کنید ای زنان فهمیده.

بخش ششم:  
نامه‌هایی که از آنها خون می‌بارد

آری خواهرم! نامه‌هایی که با مداد بر روی ورقه نگاشته شده بودند ولی در واقع قطرات اشکی – و اگر خواستی بگو: قطرات خونی – بودند که بر روی صفحه‌های قلب مجروح چکانده شده بودند! نزدیک‌ترین نزدیکان دست از کمک او برداشته، و عزیزترین عزیزان او را از رسیدن به هدفش بازمی‌دارند.

آری خواهر ارجمندم! چندین نامه از خواهران گرامی‌ام به من رسید. خواهرانی که نور ایمان بر قلب‌هایشان تابیده بود و به آنها این مجال را داده بود که شب و روزهایی با آزاد اندیشی و هوشیاری و بیداری قلب و درون داشته باشند، کتاب خدا را حکم و فیصله‌دهنده خود گردانند، از قید و بندهای تقلید و تاریکی‌های تبعیت کورکورانه بگریزند، قفل جمود را با کلید اندیشه باز کنند و هر کلامی را که متکی به برهانی از سوی خدا نباشد، بسوزانند تا به وسیله آن نوری برافروزند و با آن در بین مردم به راه و حرکت خود ادامه دهند: ﴿يَوۡمَ تَرَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَسۡعَىٰ نُورُهُم بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۖ بُشۡرَىٰكُمُ ٱلۡيَوۡمَ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٢﴾ [الحديد: 12].

«(این پاداش بزرگ) در روزى است که مردان و زنان باایمان را مى‏نگرى که نورشان پیش‏رو و در سمت راستشان و به اندازه اعمال خود بر پل صراط حرکت مى‏کند (و به آنها مى‏گویند:) بشارت باد بر شما امروز به باغهایى از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جارى است; جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگارى بزرگ است!».

اینان پی برده بودند که حق و حقیقت با مشعل نورانی کتاب خدا و هدایت پیغمبرش ص عجین شده است. از طرف خدا نیز ثبات بر هدایت، لذت‌بردن از ایمان، انس‌گرفتن به عبادتهای موحدانه و نمازخواندن در تاریکی شب‌ها و در خلوت به آنها الهام می‌شد. در آن لحظه‌های عبادات به مناجات با پروردگار جهانیان می‌پرداختند و برای لحظه‌هایی در غیرهدایت و دعوت تباه گردیده بود از او عافیت و مغفرت می طلبیدند لحظه‌هایی که آمیخته با ترس، اضطراب، شرمندگی، فریب شیطان را خوردن و برآوردهای غیرمنطقی تباه گردیده بود.

اینان تنها به قرآن و سنت پیغمبرش ص تکیه می‌کنند و دلیل صحیح و صریح را در اصول و فروع مرجع خود می‌دانند.

در مقابل اینان، گروه دیگری هستند که دلیل آنها منقولات معصومین است، حال آن منقولات به هر طریقی نقل شده باشند! بدون عنایت به صحیح و غیر صحیح. شخص یا باید تسلیم این روایات گردد و یا اینکه کافر شمرده می‌شود، و به دروغ از امام روایت کرده‌اند که: «قبول نکردن گفتار امام، مثل قبول نکردن کلام رسول خداست، و قبول نکردن کلام رسول خدا مثل قبول نکردن کلام خداست... ».

خواهرم! اندکی تفکر و تأمل در پیشگاه خدا و طلب هدایت و توفیق از او، ضامن تغییر حال و تبدیل تاریکی‌ها به نور و اندوه و کدورت به خوشبختی و صمیمت می‌باشد و این گام اول در شاهراه هدایت است.

خواهر ارجمندم! تو که یکی از پیشگامان این طریق هستی، گمان نکن که تنها رهگذر این راهی و به تنهایی باید از امواج سهمگین آن بگذری، بلکه خواهران نزدیک بسیاری با تو هستند ولی شرایط زندگى راه [آشنایی] را بر آنها بسته است. خداوند آگاه به آشکار و نهان است و با سختی، آسانی همراه است، و هر کس تقوای خدا را پیشه کند خداوند گریزگاهی برایش قرار می‌دهد. خداوند با تقدیری سابق و نافذ این را برای آن مقدر نموده است.

خواهرانی که در این مرحله هستند چاره‌ای نمی‌بینند جز اینکه قلم به دست بگیرند و کلماتی نورانی برای ما بنویسند که از قلبشان برمی‌خیزد تا بدون واسطه و بدون مقدمه بر قلب ما بنشیند. محبت دین حق این خواهران را دور هم جمع کرده است، قرآن و معانی آن را شناخته‌اند و به توحید و غایات آن یقیین حاصل کرده‌اند و بر مبنای دلایل موجود در قرآن و سنت ایمان آورده‌اند و از آن دو به سوی دیگری روی نیاورده‌اند، با وجود اینکه شرایط زندگی آنها مختلف و شیوه‌های زندگی‌شان متفاوت است: یکی از خانواده‌ کوچک و فقیر است، دیگری دانشگاهی است، سومی دبیرستانى، چهارمی خانه‌دار، پنجمی پزشک یا پرستار و ... .

و زحمات معلمان فاضل شگفت‌انگیز است زیرا به منابع و مصادر هدایت تبدیل شده‌اند، و البته جای تعجب نیست زیرا آنها اندیشمندان بلیغ و معادن احساسات و عواطف استوار هستند و شریف‌ترین وظیفه را انجام می‌دهند: وظیفه تعلیم و تربیت را. و همیشه در آمد و شد هستند. راست را از دروغ تشخیص می‌دهند، و پی برده‌اند که شنیدن همچون دیدن نیست، و به خاطر استعداد درخشان بدون مشقت و بلکه با اندک نگاهی به کتاب خدا و اطلاع از رساله‌ها و کتابچه‌های اهل سنت که در هر جایی توزیع می‌شوند، توانایی طی طریق هدایت را پیدا کرده‌اند.

مثلاً زهره خانم که معلم فاضلی است در یکی از بیمارستانها بستری بوده که کتابچه‌های ارزشمندی در آنجا موجود بوده است و او به صورت اتفاقی کتابچه‌ای را تحت عنوان «العقیده الصحیحه وما یضادها» برداشته و مطالعه نموده و همان کتابچه نقطه شروع هدایت وی گشته است.

و خانم (ع. م) که معلم باهوشی است کتابچه‌ای تحت عنوان «عقیده اهل السنه والجماعه» را به عنوان هدیه از یکی از دانش‌آموزانش دریافت و بعد از مطالعه و چندین بار خواندن آن، حقیقت را لمس کرد و بدون تردید آن را پذیرفت.

و یکی دیگر از معلمان یک نوار کاست را در کیف دستى خود پیدا کرده و به آن گوش داد و همین نوار کاست سبب هدایت وی و تبدیلش به یک دعوتگر شد. و معلمان بسیار دیگری که بعضی از آنها را فقط خدا می‌شناسد.

خواهر ارجمندم! راهی را که می‌روی قبل از تو نیز توسط گذشتگان صحابه مردان و زنان پیموده شده است ولی [سختی] این کار آنها را از ترک شرک و داخل‌شدن در اسلام باز نداشت و تبدیل به کوه‌های استواری از ثبات شدند، در دنیا چنین بودند: ﴿تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾. [الفتح: 29].

«پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود مى‏بینى در حالى که همواره فضل خدا و رضاى او را مى‏طلبند (تا آنان را به بهشت وارد نماید); نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است».

و در آخرت نیز: ﴿لَهُمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾[المائدة: 119].

«براى آنها باغهایى از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن مى‏گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن مى‏مانند; هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند; این، رستگارى بزرگ است».

خاطره‌ای از یک خواهر مؤمن یادم آمد که در توصیف حال خود می‌گفت: زندگی من کاملا شبیه حال کسی بود که در ساحل نهر خروشانی از آب صاف و گوارا نشسته و ظرف کوچکی از آب به دست گرفته که پدرانش آن آب را از آن نهر گرفته‌اند ولی با گذشت زمان تغییر یافته و چنان شده که از آب‌بودن جز اسمی برایش باقی نمانده است: رنگش تیره و کدر و مزه‌اش تلخ و بدبو شده است، به هر چیزی شبیه است جز به آب. ولی پدرانش آن را تقدیس می‌کرده و آن را آب کوثر، آب حیات و آب جاودانگی می‌نامند و رودخانه صاف و گوارا که سرچشمه اصلی است رود هلاکت و وادی جهنم به حساب می‌آورند... . و بعد از اینکه به حقیقت پی بردم در کنار آن آب گندیده و بدبو و بدمزه نشسته و شروع کردم به گریه و زاری. تشنگی داشت مرا هلاک می‌کرد و از ته قلب آرزو می‌کردم که بتوانم آن آب گندیده بدبو را تصفیه نمایم به خود گفتم: به خودت رحم کن و پناهگاهی برای خودت پیدا کن، زیرا که مرگ از رگ‌ گردن نزدیکتر است و همه چیز واضح و روشن است: ﴿وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ١٧﴾ [الأعلى: 17].

«در حالی که آخرت(از دنیا) بهتر و پایدار‌تر است».

﴿وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ﴾ [طه: 131].

«روزی (اخروی) پروردگارت بهتر و پایدارتر(از نعمت‌های زودگذر جهان فانی) است».

خواهرم! می‌دانم که چقدر اندوهگینی و چقدر در رنج و عذابی. ولی خواهر عزیزم! این شیرینی ایمان است و سوگند به خدا! شادابی و طراوت ایمان وارد قلبت نمی‌گردد مگر اینکه آن را با خوشبختی حقیقی آراسته می‌گرداند و حتی اگر در زندان کوچکی باشی، آن تلخی و اندوه را به قوت و اراده تبدیل می‌کند.

خواهرم! اکثر شیعیان مذهب خود را از پدرانشان گرفته و هیچ وقت آن را بر کتاب خدا عرضه نکرده اند تا شرک، غلو، اهانت به زن در قالب متعه! مسح قبرها، دعای غیر خدا و طلب شفاعت از مردگان بر ایشان آشکار شود. آیا دین صحیح اسلام که محمدص با آن مبعوث شده چنین می‌باشد؟

اجازه بده خاطره دیگری بازگو کنم. خاطره مباحثه یک دانشجوی شیعه با استادش، در دانشگاه استاد آن خاطره را اینگونه بازگو می‌کند: «در حالی که غرق در آماده‌شدن برای درس بودم یکی از دانشجویان دختر اجازه ورود خواست. به محض اجازه با دوستانش داخل شد و قبل از اینکه مجال آن را بیابم که حاجت او را بپرسم، پیش دستی کرد و گفت: می‌خواهم یک سؤال از شما بپرسم و می‌خواهم سؤالم را به صراحت جواب دهی: چه چیزی باعث می‌شود که انسان عقیده‌اش را تغییر دهد؟

انتظار این سؤال را نداشتم ولی جاخوردن خود را اظهار نکردم. گمان کرد که منتظر توضیح بیشتر هستم و لذا ادامه داد: منظورم این است که چرا انسان عقیده پدران و نیاکانش را که بر آن بزرگ شده، نمی‌پذیرد؟ و آیا چیزی وجود دارد که شایستگی آن را داشته باشد که انسان عقیده‌اش را به خاطر آن تغییر دهد؟

بلافاصله جواب دادم: سؤالت خیلی کلی است و سؤال کلی را تنها می‌توان به صورت کلی جواب داد، کاش! سؤالت را محدودتر می‌کردی و منظورت را واضح‌تر بیان می‌کردی.

گفت: منظورم شماست، چرا عقیده‌تان را تغییر داده‌ای؟

نخواستم از او بپرسم از کجا می‌داند که عقیده‌ام را تغییر داده‌ام و لذا جواب دادم: در درون کتابها و مباحثات علماء و بزرگان و نوارها حقیقت را جستجو کردم تا اینکه خداوند سینه‌ام را گشایش پذیرفتن آن چیزی عطا کرد که الآن بر آن هستم و امیدوارم این همان چیزی باشد که رسول اکرمص و صحابه‌اشش بر آن بوده‌اند، و امیدوارم بر همین عقیده بمیرم. گفت: ولی آیا تصور نمی‌کنی که دوستانت و همسرت بر تو تأثیر گذاشته‌اند؟

نخواستم به این سؤال جواب بدهم و لذا سؤال دیگری مطرح کردم: آیا می‌خواهی به حقیقت برسی؟ بیا در مورد بعضی از عقایدت با هم بحث کنیم:

تو معتقدی که جمیع صحابه جز سه یا پنج نفر بعد از پیغمبر ص مرتد شدند. آیا این طور نیست؟

گفت: به فرض که این طور باشد... .

گفتم: چگونه پیغمبر تو راضی می‌شود با دختر منافقی ازدواج کند که بعد از وفات وی مرتد می‌شود؟ ما مردان اگر بشنویم که مردی بداخلاق و ریاکار است – چه برسد به منافق و کافر – به ازدواج با دختر او حتی فکر هم نمی‌کنیم، پس چگونه رسول الله ص این کار را کرده، آن هم با دو تن از همسران - به گمان شما - منافق‌زاده؟

به علاوه، خداوند ابوبکر را صاحب پیغمبر می‌نامد: ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ﴾[التوبة: 40].

«در این هنگام پیغمبر خطاب به همراهش گفت: غم مخور... ».

ولی شما او را منافق می‌شمارید؟!

انکار مصاحبت ابوبکرس با پیغمبر ص کفر است، چون به مثابه انکار قرآن است.

با اعتماد کامل گفت: ولی مصاحبت که همیشه بر مبنای محبت و الفت استوار نیست و چه بسا مراد از آن مصاحبت مکانی و در یک مکان‌بودن باشد همچنانکه یوسف÷ دو زندانی هم‌سلول خود را صاحب می‌خواند: ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ﴾ [یوسف: 39].

«ای همراهان زندانی من!».

آیا آن دو هم‌سلولی یوسف÷ صحابه وی نیز بودند؟

جواب دادم: آیا واقعا تصور می‌کنی مصاحبت ابوبکرس با پیامبر ص از نوع مصاحبت آن دو زندانی با یوسف بوده است؟ و آیا یوسف به اختیار خود به آن زندان و آن سلول رفته بود تا مصاحبت او با مصاحبت ابوبکر مقایسه شود؟

به علاوه چگونه پیامبر ص با شخصی قرین می‌شود که بعد از وفاتش مرتد گردد؟ و یا اینکه چگونه آنحضرت از همه کارهای بد ابوبکر و عمرب بی‌خبر بوده ولی دیگران باخبر شدند؟

علاوه بر همه این‌ها واژه «معنا» در آیه: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].

«خدا با ماست».

مقتضی معیت خدا با هر دو نفر است، زیرا معیت خدا با لفظ تثنیه آمده و نفرموده «إن الله معي» و این نشان‌دهنده فضیلت ابوبکرس می‌باشد، وگرنه مثل همراهان موسی÷ ذکر می‌شد که خداوند در بازگوکردن سرگذشت آنان می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ٦١﴾ [الشعراء: 61].

«هنگامى که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسى گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم».

و موسی چنین جواب می‌دهد: ﴿قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ٦٢﴾ [الشعراء: 62].

«(موسى) گفت: «چنین نیست! یقینا پروردگارم با من است، بزودى مرا هدایت خواهد کرد».

موسی می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾ و نمی‌فرماید: «معنا» و این مطلب نشان می‌دهد که لفظ تثنیه در آیه ناظر به جریان محمد ص و ابوبکرس به خاطر فضیلت ابوبکرس می‌باشد.

باید اضافه کرد که آرامش‌دادن و رفع نگرانی و اندوه از ابوبکرس توسط پیغمبرص با منافق بودن ابوبکر منافی است. چگونه خداوند پیغمبرشص را یاری می‌دهد ولی منافق‌ترین شخص را با او همراه می‌سازد؟

بلکه اصلاً چگونه معیت خاص خدا برای منافق قابل تصور است؟ و چگونه پیغمبرص نگرانی و اندوه یک منافق را رفع می‌کند؟ چگونه خداوند منافق را یاری می‌دهد؟ چه عقلی این را می‌پذیرد؟!

اگر ایراد وارد شود که: اگر این طور است پس چرا خداوند فرموده: ﴿فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ﴾ [التوبة: 40].

«در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد».

و نفرموده: «عليهما»**.**

در جواب می‌گوییم: زیرا سیاق آیه در بیان حال پیامبر ص می‌باشد: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ﴾

«اگر پیامبر را یاری نکنید خدا او را یاری کرد... ».

و این سیاق اقتضا می‌کند که صیغه‌ها به صورت مفرد بیایند، و این مقتضای زبان عربی است. به علاوه اثبات معیت خدا برای ابوبکر به معنی انزال آرامش بر او نیز می‌باشد و لذا نیازی به ذکر آن نبوده است، زیرا ذکر امر بدیهی و واضح، لغو شمرده می‌شود.

ولی باید یادآور شوم که این اشکال از تدبر کم در قرآن ناشی می‌شود، مثل کسی که «لا تحزن» خطاب به ابوبکر را مذمتی برای او می‌پندارد، در حالی که در قرآن خطاب به پیغمبر ص آمده که: ﴿وَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡۘ إِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًاۚ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٦٥﴾ [يونس: 65].

«سخن آنها تو را غمگین نسازد! تمام عزت (و قدرت)، از آن خداست; و او شنوا و داناست».

و ملائکه به لوط÷ فرمودند: ﴿وَقَالُواْ لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهۡلَكَ﴾. [العنکبوت: 33].

«(فرشتگان به لوط) گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‏ات را نجات خواهیم داد».

و آیات فراوان دیگری از این باب. باید بگوییم تدبر در قرآن مستلزم تدبر در زبان عربی آشکار است، تدبری مخلصانه و بدور از هوی‌پرستی و تعصب.

از خدا می‌خواهیم که ما را از هوی‌پرستی دور نگه دارد و حق را به ما حق بنمایاند، و پیروی از آن را نصیب ما گرداند، و باطل را باطل بنمایاند، و اجتناب از آن را نصیب ما گرداند.

بدیهی است همسر آدم در دنیا، در آخرت نیز همسر اوست به شرط اینکه هر دو بهشتی‌ باشند.

دانشجو کلامم را قطع کرد و گفت: نمی‌خواهم در مورد صحابه با تو مباحثه کنم، سؤالم در مورد علت تغییر مذهبت بود؟

جواب دادم: اتفاقاً این بحث از بطن عقیده سرچشمه می‌گیرد. مگر چه کسانی قرآن را به ما منتقل کرده‌اند؟ چه کسانی حافظ سنت بودنده‌اند؟

اگر بگوییم: صحابه همگی کافر و یا مرتد شدند، صحت قرآن را زیر سؤال برده‌ایم و البته بسیاری نیز در مهمترین کتابهای مورد اعتماد خود این کار را کرده‌اند. و نتیجه این تحلیل این خواهد بود که پس عقیده‌مان از ریشه‌ باطل و نادرست است زیرا کافر[یا مرتد] شایستگی نقل اخبار را ندارد.

گفت: آیا تو امامت را قبول نداری؟

جواب دادم: اگر مرادت از امامت، صلاح و فضیلت شخص در تقوی و ایمان باشد که من آن را در مورد ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، حسین، زین‌العابدین و صادقش می‌پذیرم. و اگر منظورت از امامت آن منزلتی است که امام بر مبنای آن شایستگی تصرف در هستی را می‌یابد، و هر طور که بخواهد در آن تصرف می‌کند، و بر غیب آگاهی می‌یابد، و به مراتب پیامبران و ملائکه مقرب می‌رسد. من این معنی از امامت را نمی‌پذیرم و سید ائمه، محمد ص نیز نه توانایی تصرف در هستی را داشت و نه غیب را می‌دانست: ﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُ﴾ [الأعراف: 188].

«و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانى براى خود فراهم مى‏کردم، و هیچ بدى (و زیانى) به من نمى‏رسید».

منظور شما کدام معنی از امامت است؟

گفت: به موضوع عقیده برگردیم.

گفتم: از هر کجا که می‌خواهی شروع کن. می‌خواهی در مورد ایمان به خدا و اسماء و صفات او صحبت کنیم، یا در مورد ایمان به پیغمبر ص، و یا ایمان به قرآن؟

گفت: گمان می‌کردم در مورد قضایای ایمان به خدا و ایمان به پیغمبر و قرآن با هم اختلافی نداریم.

گفتم: این تنها یک گمان است. عقیده‌ای که داخل کتابهای مورد اعتماد شما نوشته شده، با عقیده‌ای که در کتب مورد اعتماد من مکتوب شده، متناقض می‌باشد. و به خاطر همین اختلاف باید ابتدا مرجع مورد اتفاق را پیدا کنیم. اگر تصور می‌کنی که قرآن مرجع مناسبی برای این کار است، من ثابت می‌کنم منابع مورد اعتماد تو مخالف قرآن هستند، و اگر بر این باوری که قرآن تحریف شده، من با دلایل عقلی ثابت می‌کنم که تحریف آن با فطرت سلیم منافات دارد.

سخنم را قطع کرده و گفت: ولی من بر این باورم که قرآن موجود تحریف نشده و صحیح بوده و هیچ غباری بر آن نیست و فکر می‌کنم هر مسلمانی بر این باور است.

گفتم: اگر حدیث صحیح و صریحی از کتاب‌های مورد اعتمادت نقل کنم که می‌گوید: قرآن تحریف شده، چی؟!

اندکی تردید کرد و گفت: شاید معنی حدیث را آنگونه که باید، نفهمیده‌ای.

گفتم: اگر بخواهی شرح آن حدیث توسط مؤلف کتاب را نیز بازگو می‌کنم.

گفت: کدام کتاب؟

گفتم: مشکل شما و بسیاری دیگر این است که اصول دین خود را نمی‌دانید، و نمی‌دانید کتابهای مرجع مذهبتان شامل چه مطالبی هستند. فلان حدیث را در فلان صفحه از فلان کتاب، تألیف فلان عالم بخوان و وقتی دیدی که آنچه می‌گویم، راست است بیا تا مباحثه‌مان را ادامه دهیم»[[27]](#footnote-27).

خواهرم! آیا می‌دانی که بسیاری مذهب خود را به ارث می‌برند. مثلا این دانشجو اصول اساسی عقیده خودش را که در کتاب‌ها و منابع مورد اعتماد علمایشان مذکور است، نمی‌دانست و به خاطر عدم آگاهی به همین حقایق و جهل به محتوای کتاب‌های مذهب خود که مخالف دین اسلام و عقیده مسلمانان است، با استادش مباحثه می‌کند.

خواهرم! بیا و خالصانه دعای زیر را بخوان تا شاید خداوند گشایشی در قلب تو ایجاد نماید:

خداوندا! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! ای پدیدآورندة آسمانها و زمین! ای آگاه به غیب و آشکار! از تو می‌خواهم که بین بندگانت در مورد آنچه اختلاف دارند، داوری کنی، مرا به حق و حقیقتی هدایت کنی که در آن اختلاف شده زیرا تویی که هرکسی را بخواهی، هدایت می‌نمایی.

بخش هفتم:  
چند سؤال و جمع‌بندی

خواهر ارجمندم! ای کسی که اهل بیت، پیغمبر ص را دوست داری! چند سؤال از خودت بپرس، سؤالاتی که ما را به اولین بحثمان یعنی اهمیت عقل و جایگاه تفکر برگرداند.

خواهرم! بیشتر از آنکه تو مخاطب کلام من باشی، خطابم به دیگران است زیرا می‌دانم جایگاه تو از این بالاتر است:

شیعه می‌گوید: «مردم - صحابهش - به جز سه نفر بعد از وفات رسول الله ص مرتد شدند».

بنابراین باید نتیجه گرفت که پیغمبر ص در تربیت صحابهش بعد از بیست و سه سال تلاش و کوشش مداوم شکست خورد و نتوانست جز سه نفر را هدایت و تربیت کند! پس کجایند مصادیق آیات زیبایی که صحابه گرامی پیغمبر ص را می‌ستایند؟

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ يَرۡجُونَ رَحۡمَتَ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٢١٨﴾ [البقرة: 218].

«کسانى که ایمان آورده و کسانى که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‏اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است».

و باز می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۖ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلثَّوَابِ١٩٥﴾ [آل عمران: 195].

«خداوند، درخواست آنها را پذیرفت; (و فرمود:) من عمل هیچ عمل‏کننده‏اى از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد; شما همنوعید، و از جنس یکدیگر! آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‏هاى خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، بیقین گناهانشان را مى‏بخشم; و آنها را در باغهاى بهشتى، که از زیر درختانش نهرها جارى است، وارد مى‏کنم. این پاداشى است از طرف خداوند; و بهترین پاداشها نزد پروردگار است».

و در جای دیگر مى‏فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانى که به نیکى از آنها پیروى کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند; و باغهایى از بهشت براى آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جارى است; جاودانه در آن خواهند ماند; و این است پیروزى بزرگ».

و باز می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ٤١﴾ [النحل: 41].

«آنها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبى به آنها مى‏دهیم; و پاداش آخرت، از آن هم بزرگتر است اگر مى‏دانستند».

و نیز: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ١١٠﴾ [النحل: 110].

«اما پروردگار تو نسبت به کسانى که بعد از فریب‏خوردن، (به ایمان بازگشتند و) هجرت کردند; سپس جهاد کردند و در راه خدا استقامت نمودند; پروردگارت، بعد از انجام این کارها، بخشنده و مهربان است (و آنها را مشمول رحمت خود مى‏سازد)».

و: ﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ٥٨﴾ [الحج: 58].

«و کسانى که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعى از دنیا رفتند، خداوند به آنها روزى نیکویى مى‏دهد; که او بهترین روزى‏دهندگان است».

و: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا١٨﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنان ـ هنگامى که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان‌ که‌ در حدیبیه‌ انجام‌ گرفت) با تو بیعت کردند ـ راضى و خشنود شد; خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود مى‏دانست; از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزى نزدیکى (یعنى فتح‌ خیبر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

خواهرم! پس کتاب خدا و آیات محکم صریح در مدح زنان و مردان صحابیش را چکار می‌کنید؟ آیا از فرموده خداوند قدرتمند و قهار روی می‌گردانید و کلام چند نفر آدم را در مورد صحابه بهترین پیغمبر ص می‌پذیرید؟! یا اینکه به سراغ آیات متشابه قرآن می‌روید و سره را با ناسره می‌آمیزید؟ و آیا منافقان را به صحابه نیز تعمیم می‌دهید، در حالی که خداوند متعال ویژگی‌های این دو گروه را کاملاً تبیین کرده، و بیان کرده که اینان غیر آنان هستند؟ و یا اینکه تسلیم خدا می‌گردید و می‌گویید: شنیدیم و اطاعت نمودیم از هر چیزی که از جانب پروردگارمان آمده است؟

شیعه می‌گوید: دعا از غیرخدا جایز است! و طواف قبرها و مسافرت به قصد زیارت آنها اشکالی ندارد؟

باید بپرسیم: آیا چراغ‌های نورانی اهل بیت مخالف قرآن سخن گفته‌اند؟ خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ٦٠﴾ [غافر: 60].

«پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعاى) شما را بپذیرم! کسانى که از عبادت من تکبر مى‏ورزند به زودى با ذلت وارد دوزخ مى‏شوند».

و باز می‌فرماید: ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾ [الحج: 29].

«... و خانه قدیمی (و گرامی خدا، کعبه) را طواف نمایند».

و در هیچ جا نفرموده که غیر مرا بخوانید و مقبره‌ای را طواف کنید.

شیعه می‌گوید: ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه کافر بوده‌اند.

باید بپرسیم: آیا شایسته منزلت پیغمبر ص می‌باشد که در اسلام با کافر کافرزاده ازدواج نماید؟ آیا ازدواج حضرت ص با وحی تأیید نشده است؟

عمر نیز با دختر علی – ام کلثوم – ازدواج کرد. آیا علی دخترش را به کافر می‌دهد؟!

شیعه می‌گوید: ابوبکر و عمر در خانه علی را شکستند و فاطمه را زدند و باعث سقط جنین او شدند! باید بپرسیم: علی، آن شیر خدا و قهرمان قهرمانان کجا بود تا از همسر و خانه‌اش دفاع کند؟!

شیعه می‌گوید: امامت علیس و سپس حسنس و بعد از او حسینس نصی است از جانب خدا!

باید بپرسیم: پس چگونه علیس با کتاب خدا و امر رسول ص مخالفت می‌کند و خلافت را به ابوبکر، سپس به عمر و بعد از او به عثمان تقدیم می‌نماید؟ و چگونه حسنس به نفع معاویهس از این منصب الهی دست می‌کشد؟

اگر درجواب بگویند: آن دو اجتهاد کردند!

می‌پرسیم: آیا اجتهاد در صورت وجود نص جایز است؟ و اگر امامت – چنانکه علمای شیعه به دروغ ادعا می‌کنند – از اصول دین است پس چگونه خدا در قرآن اصول ایمان و ارکان اسلام را بیان فرموده ولی نه به صراحت و نه با تلمیح، اشار‌ه‌ای به امامت مورد ادعای این‌ها نکرده است، در حالی که سگ اصحاب کهف و الاغ عزیر و هدهد سلیمان نیز ذکر شده‌اند؟

افسوس از اندکی تأمل.

شیعه می‌‌گوید: علی قرآن حقیقی و تحریف نشده را مخفی کرد والآن در نزد امام مهدی حفاظت می‌شود!

باید پرسیم: آیا مگر می‌شود که امت در طول همه این دوران‌های طولانی بدون کتاب الهی بوده باشد؟

شیعه می‌گوید: امامان غیب می‌دانند!

باید بپرسیم: مگر خداوند نفرموده است که: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [النمل: 65].

«بگو: «کسانى که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمى‏دانند جز خدا».

به علاوه، اگر امامان غیب می‌دانستند پس چرا بعضی از آنها مسموم شدند؟ ایا امامی که می‌داند مسموم می‌شود ولی از آن پرهیز نمی‌کند، خودکشی نکرده است؟

شیعه می‌گوید: صحابه گرامیش عادل نبوده‌اند!!

باید بپرسیم: قرآن به واسطه آنها به ما رسیده است و اثبات قول شما مستلزم نفی تواتر قرآن می‌باشد.

شیعه می‌گوید: بین صحابه و اهل بیت پیغمبر ص دشمنی شدیدی وجود داشته است.

باید بپرسیم: پس قضیه ازدواج‌های مابین آنها چه بوده است؟ آیا کسی راضی می‌شود که دختر یا پسرش با دشمنش ازدواج کند؟ و چرا علیس و فرزندانش، اسامی خلفاء – ابوبکر، عمر و عثمان – را بر پسرانشان نهاده‌اند؟ آیا کسی اسم دشمن خود را روی فرزندش می‌گذارد؟

شیعه می‌گوید: امامان از گناه و خطا و غلط و اشتباه معصوم‌اند!

باید بپرسیم: پس چرا قرآن در مورد گناه آدم و فراموشی موسی صحبت می‌کند و پیغمبر ص و غیره را مورد عتاب قرار می‌دهد؟ و موارد فراوان دیگری از این قبیل.

نمی‌خواهم در مورد بسیاری از مسائل، بیان مفصلی داشته باشم، زیرا شما به خاطر زندگی در بطن جامعه شیعی بهتر بر آن واقف هستید. تنها می‌خواهم چند سطر در مورد اختلاف داخلی مذهب شیعه بنویسم و قبل از آن بحثم را با این آیه زینت ببخشم که می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ [النساء: 82].

«اگر از سوى غیر خدا بود، اختلاف فراوانى در آن مى‏یافتند».

تعدادی از علمای شیعه در تألیفات خود به اختلاف فراوان و شدید در مذهب خود اشاره کرده‌اند، به گونه‌ای که گاهی در برابر آن همه اختلاف و تناقض ناتوان و درمانده می‌شوند و گاه به بیراهه می‌روند، گاه آن را مخالفت با اهل سنت می‌نامند – حتی اگر رأی اهل سنت مطابق با قرآن و حدیث صحیح هم باشد – و گاه به تقیه پناه می‌برند.

طوسی عالم بزرگ شیعی در اوایل کتاب تهذیب الاحکام می‌گوید: «... و اختلاف و تباین و تنافی و تضاد در آن [اخبار] پدید آمد، به گونه‌ای که نمی‌توانستی خبری بدون متضاد پیدا کنی و حدیثی از وجود معارض در امان نماند. تا جایی که مخالفان این را بزرگترین طعن وارد بر مذهب ما قلمداد می‌کردند و از این طریق درصدد ابطال عقاید ما بودند... ». تا آنجا که می‌گوید: «از شیخ ابوعبدالله – ایده‌الله – شنیدم که می‌گفت: ابوالحسن هارونی علوی به حق معتقد و به امامت ملتزم بود ولی وقتی به خاطر اختلاف احادیث حقیقت بر او مشتبه گردید، مذهب را ترک کرد و ... »[[28]](#footnote-28).

و البته فاصله آشکار و دوری سرسام‌آور این مذهب با قرآن کریم و عقل سلیم بر تو پوشیده نیست.

خواهر ارجمندم! این آخرین کلماتی است که مجال نوشتن می‌یابند. از خدا می‌خواهم گام‌هایت را استوار گرداند و تو را حفاظت نماید. و از تو می‌خواهم که خود را از هوی‌پرستی و تعصب مذموم خالی گردانی و با دیده عدل و انصاف به نامه‌ام بنگری و بهترین آن را آویزه‌ گوش‌هایت سازی. سوگند به خدا! قلم به دست نگرفتم مگر با این نیت که از روی محبت صادقانه با تو و شفقت بر دنیا و آخرت تو، اندکی با تو صحبت نمایم.

و باید بدانی که روزی فرا می‌رسد که هم من و هم تو در پیشگاه خداوند خواهیم ایستاد و باید توضیح دهیم که بعد از اتمام حجت و پی‌بردن به حقیقت چکار کرده‌ایم.

خواهر عزیزم! این چند سفارش را از من پذیرا باش:

بعد از آنکه خدا بر تو منت نهاد و به حقیقت رساند، بر تبلیغ و نشر حقیقت و دعوت خواهران و خویشاوندانت به آن حریص باش.

خواهرم! ای آنکه در بطن جامعه سنی مذهب نشأت یافته‌ای و الآن برای کار و یا غیره در میان شیعیان زندگی می‌کنی و سالن قضاوت و سقف همکاری در اداره و یا همسایگی تو را با آنها پیوند می‌دهد! آگاه باش که باید در بیان حق و حقیقت کوشا باشیم و بجای کراهت، جفاکاری و دوری از آنها بر آنها شفقت ورزیم،و همچون یک پزشک برای بیمار، ما نیز باید در مداوا و اصلاح آنها کوتاهی نکنیم به امید آنکه خداوند ما را سبب توبه و هدایت آنها گرداند و از این طریق به اجر و ثواب عظیم برسیم.

خواهرم! شاید بی‌مناسبت نباشدکه چند مسأله را یادآوری کنم که در دعوت خواهران شیعی راهگشای تو خواهند بود و از جمله آن مسایل باید به وظیفه تصحیح مفاهیمی بپردازی که شیعیان برداشت نادرستی از آن دارند، از جمله:

1. شیعیان گمان می‌کنند که ما از اهل بیت کراهت داریم. بنابراین باید با استناد به کتب و رساله‌های معتبر و مورد اعتماد خودمان، دیدگاه اهل سنت در مورد پیغمبرص و اهل بیت آن حضرت را بر ایشان روشن گردانیم.
2. شیعیان گمان می‌کنند که سنی‌بودن به معنیپیروی از راه و روش بنی‌امیه است. بنابراین باید معنی سنّت بر ایشان تبیین گردد و توضیح داده شود که ما پیرو سنت پیغمبرص هستیم و لاغیر.
3. شیعیان گمان می‌کنند که دشمنی شدیدی بین امام علیس و خلفای سه‌گانه قبل از ایشان وجود داشته است. بنابراین باید کذب این باور ثابت شود و توضیح داده شود که همه صحابهس با اهل بیت دوستی و محبت عمیق و بلکه روابط نسبی داشته‌اند. برای اطلاع بیشتر در این باره به کتابچه «رحماء بینهم» تألیف شیخ قاضی صلاح درویش مراجعه کن.
4. بعضی از شیعیان تصور می‌کنند که ما قائل به تحریف قرآن هستیم. بنابراین باید کذب این ادعا روشن گردد و باید گفته شود که بنابر دیدگاه اهل سنت هر کس قائل به تحریف قرآن – تحریف به زیاده یا به نقصان – باشد، کافر شمرده می‌شود و باید توضیح داده شود که نسخی که در عهد پیغمبر ص و از طریق وحی انجام گرفته و اهل سنت آن را می‌پذیرند با تحریفی که ادعا می‌شود بعد از پیغمبر ص روی داده، اختلاف دارد.
5. باید با دلایل عقلی و نقلی مفهوم شرک برای آنها تبیین گردد، زیرا مفهوم شرک در نزد شیعه غیر واضح است و بلکه آنها نسبت به این مفهوم جهل مرکب دارند.
6. یکی دیگر از مفاهیمی که باید تصحیح گردد و از مهمترین اسباب تنفر شیعه از اهل سنت شمرده می‌شود، این است که گمان می‌کنند موضع ما در مقابل شیعه به سبب محبت اهل بیت و امامان شیعه است. علمایشان این تصور نادرست را در ذهن و قلب عوام شیعه ایجاد کرده‌اند، به همین دلیل آنها بر این باورند که تنفر اهل سنت از شیعه و اعمال و موضعگیری‌های اهل سنت در برابر آنان به سبب محبت علیس و فرزندانش توسط شیعه است و گمان می‌کنند که اهل سنت بنی‌امیه را دوست دارند و به همین دلیل از هرکس که علیس را دوست بدارد، کراهت و نفرت دارند. بنابراین لازم است این تصور نادرست تصحیح گردد و بیان شود که آنها دچار انحرافاتی در عقیده شده‌اند و همین انحرافات سبب تفرقه هستند.

والله تعالى أعلم وأحكم

وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

1. - ثوابت ومتغیرات الحوزه العلمیة، ص 109. [↑](#footnote-ref-1)
2. - همان، ص 110 109. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان، ص 111. [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان، ص 110. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الاحتجاج، 1/377 – 378. [↑](#footnote-ref-5)
6. - کاشانی: تفسیر صافی، 1/32. [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان، 1/33. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مجلسی: مرآة العقول في شرح أحاديث الرسول، جزء 12، ص 525. [↑](#footnote-ref-8)
9. - جزائری: الانوار النعمانية، 2/357. [↑](#footnote-ref-9)
10. - همان، 1/97. [↑](#footnote-ref-10)
11. - عاملی، ابوالحسن: مرآة الأنوار ومشکاة الأسرار، ص 36. [↑](#footnote-ref-11)
12. - نوری طبرسی، فصل الخطاب في إثبات تحريف کتاب رب الأرباب، ص 31. [↑](#footnote-ref-12)
13. - مفید: مقالات، ص 9، بیروت، دارالکتاب الاسلامی. [↑](#footnote-ref-13)
14. - مشارق الشموس الدرية: (ص:126) [↑](#footnote-ref-14)
15. - مجلسی: حق‌الیقین، ص 519. [↑](#footnote-ref-15)
16. - مجلسی: عین‌الحیاة، ص 599. [↑](#footnote-ref-16)
17. - بیاضی: الصراط المستقيم، 3/168. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مجلسی: حیاة القلوب، 2/700. [↑](#footnote-ref-18)
19. - عیاشی: تفسیر عیاشی، 2/269. [↑](#footnote-ref-19)
20. - بیاضی: الصراط المستقيم، 3/161. [↑](#footnote-ref-20)
21. - خمینی: تحریر الوسیله، 1/241، مسأله شماره 12. [↑](#footnote-ref-21)
22. - استبصار، 3/243. [↑](#footnote-ref-22)
23. - همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. - خمینی: تحریرالوسیله، 1/241، مسأله شماره 11. [↑](#footnote-ref-24)
25. - این حدیث را ابوداود روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - طوسی: تهذیب الاحکام، 7/253. [↑](#footnote-ref-26)
27. - این واقعه با اندکی تصرف از کتاب «کلمات في العقيده»، تألیف دکتر امیر حداد، ص 158 نقل گردید. [↑](#footnote-ref-27)
28. - طوسی: تهذیب الاحکام، 1/2. [↑](#footnote-ref-28)